

ارزیابی شاخصه اقتدار و حاکمیت دولت

با نگاهی به دیدگاه امام خمینی (ره) در رابطه با دولت^۱

کامران سبک‌بال*

علی خادمی مجومرد**

چکیده

دولت به عنوان انگاره انحصاری اعمال قدرت، ریشه در تاریخ اجتماعی بشر دارد. به لحاظ حقوقی، شناسایی یک دولت منوط به وجود معیارهای خاصی است که عمده این معیارها عبارتند از: قلمرو، جمعیت، حاکمیت. در مقاله حاضر، شاخصه حقوقی دولت که همان حاکمیت است، مورد بررسی قرار می‌گیرد. این شاخصه و عنصر اصلی تشکیل دولت در عصر حاضر، حامل بار معنایی خاصی است و آنچه از آن فهمیده می‌شود، همان قدرت برتر فرماندهی یا امکان اعمال اراده‌ای فوق اراده‌های دیگر است و این خصیصه دولت است که نوعی برتری نسبت به سایر پدیده‌ها و اشخاص را برای آن به ارمغان می‌آورد. این مقاله با رویکردی تحلیلی، ضمن شناساندن دولت و وظایف آن، مفهوم حاکمیت را به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد که چگونه حاکمیت دولت، در دو حصار "حاکمیت قانون" و "حقوق بین الملل" مورد تحدید قرار می‌گیرد. در پایان، این نکته قابل تذکر است که نظر و دیدگاه امام (ره) را در اکثر بحث‌های فوق دخیل می‌داریم تا ضمن پرداخت حقوقی به مسایل مذکور، به جایگاه آن‌ها در فقه شیعه که امام (ره) خود عصاره ناب فقه شیعه می‌باشند، دست پیدا کنیم.

واژگان کلیدی: امام خمینی (ره)، دولت، حاکمیت و اقتدار دولت، اصل حاکمیت قانون، وجوه دولت، حقوق بین‌الملل

^۱ تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۳/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۵/۳

* عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور شیراز.

** کارشناس ارشد حقوق عمومی.

در گفتگوهای عمومی، مفهوم دولت را در معناهای گوناگون به کار می‌برند. بسیاری از نویسندگان، مفهوم حاکمیت را یکی از شاخصه‌های دولت می‌دانند و در واقع، آن را زیرمجموعه دولت می‌دانند. برخی دیگر، حاکمیت و دولت را به یک معنا استعمال می‌کنند.^۲ از نظر این گروه، حاکمیت مترادف با دولت است و اگر حاکمیت را از دولت حذف کنیم، دیگر پدیده دولت، وجود خارجی نخواهد داشت. در نوشتار حاضر، نگارنده این پرسش اساسی را مطرح نموده است که آیا دولت را می‌توان به عنوان شخص حقوقی در نظر گرفت و نتایج در نظر گرفتن شخصیت حقوقی برای دولت، چیست؟ هم‌چنان به دنبال این پاسخ است که حاکمیت و اقتدار دولت، آیا به صورت مطلق العنان است و برای مطلق العنان نبودن آن، چه راهکارهایی در نظر گرفته‌اند؟

مقاله حاضر، حکایت از آن دارد که برای آن که برای دولت، خصیصه دائمی بودن، دارا بودن اختیار و وظایف و پیگیری تصمیمات هر مسوول توسط مسوول بعد از او را، قایل شویم، بنا به ضرورت باید برای دولت شخصیت حقوقی فرض کنیم و حال این فرض، خود نتایجی به دنبال دارد که در مقاله به آن اشاره می‌کنیم. هم‌چنین این نوشتار بیان می‌دارد که حاکمیت بلامنازع دولت در داخل کشور و حق عدم دخالت دولت‌های دیگر در امور داخلی آن، به معنای خودسری و مطلق‌گرایی نیست و به دلایل مختلف از جمله؛ جلوگیری از پیدایش استبداد و پشتیبانی از حقوق و آزادی‌های شهروندی، باید برتری دولت، محدود شود که در بعد داخلی، به وسیله اصل حاکمیت قانون و از لحاظ بعد خارجی، توسط اصول و قواعد حقوق بین‌الملل می‌توان برای آن محدودیت حقوقی ایجاد کرد.

بدیهی است که حرف اصلی امام (ره) هم جلوگیری از استبداد و خودکامگی دولت بود. در واقع امام (ره) نهضت خود را در سال ۱۳۴۲ه.ش با همین هدف شروع نمودند و پس از انقلاب و تشکیل مجلس، دولت را مکرراً توصیه به رعایت قانون مصوب مجلس، برای ممانعت از ایجاد استبداد دولت، می‌نمودند.

گفتار نخست: تأملی در رابطه با دولت

الف: معنای واژه دولت

دولت از کلمه state به معنی ایستادن گرفته شده است. این واژه از ریشه لاتین State کلمه دولت در زبان انگلیسی با واژه برهمن اساس گرفته می‌شود. پادشاه ضامن ثبات، نظم و به صورت ضمنی، تأمین‌کننده رفاه جامعه است. در جهان غرب واژه دولت^۳ دارای دو کاربرد و معنای کلی است: ۱. تا قبل از سده شانزدهم میلادی، واژه "دولت" در خصوص وضع کشور یا حاکمی خاص، خواه پاپ یا امپراتور، کاربرد داشت و به مفهوم مقام و جایگاه، وضعیت و موقعیت و هم‌چنین به نفس ثبات و تداوم و هم به لوازم استقرار و ثبات وضعیت دلالت داشت. کاربرد همه این معانی در خصوص حکام صحیح بود؛ یعنی واژه دولت در ریشه یونانی، برابر با مقام و جایگاه حاکمی بود که وضعیت و موقعیت برتر و ثابت و بادوامی داشت که خود تأمین‌کننده نظم و رفاه جامعه بود. این برداشت از مفهوم دولت را که در آن، بین حاکمان سیاسی و جامعه، مرزبندی مشخصی وجود نداشت و به‌طور کلی، پدیده مستقلی به نام دولت قابل تشخیص نبود، دولت قدیم می‌نامیدند. در دولت قدیم (دولت‌شهر و امپراطوری‌های عصر فتودالی) حکمرانان انگیزه و توانایی کمی برای دخالت در امور گوناگون داشتند.

۲. از سده ۱۶ میلادی به بعد، مفهوم پیشین دولت دچار تحولی اساسی گردیده است. از این تاریخ به بعد، مفهوم دولت با مفهوم "جامعه سیاسی" برابر دانسته شده است؛ یعنی آن شأن، مقام، جایگاه، دوام، ثبات، ایستادگی، نظم و رفاه که در مفاهیم دولت به معنای قدیمش به شخص حاکم و موقعیت برتر آن بستگی تام داشت، از این پس بر جامعه در شکل‌گیری آن اطلاق گردید. در این مرحله برای جامعه یک مفهوم انتزاعی و مستقل از جامعه به نام دولت، که متشکل از سه عنصر قلمرو، جمعیت و حاکمیت در نظر گرفته می‌شود. وجوه دولت از آن جهت مستقل در نظر گرفته می‌شود که با تغییر حکام و صاحبان قدرت، شخصیت دولت همواره ثابت و پایدار است.

در اصطلاح سیاسی، دیدگاه‌های مختلفی درباره دولت و مفهوم آن وجود دارد. برخی دولت را نیرویی می‌دانند که

^۲. وینست، اندرو، نظریه‌های دولت، ترجمه‌ی حسن بشریه، تهران، نشر نی، چاپ یکم، ۱۳۷۶، ص ۵۷

^۳. state

از اجتماع واحد، متشکل در سرزمین معین و محدود، آزاد می‌شود و به همین تعریف بسنده نموده‌اند. به عنوان مثال؛ در این رابطه "وبر" بیان می‌دارد: ((دولت همان نهاد واحدی است که ادعای حاکمیت قانونی بر یک منطقه جغرافیایی معین را دارد و مهمترین منبع قدرت است^۴)). و برخی از نویسندگان مفهوم دولت را به یک معنای ویژه به کار می‌برند و تعاریف محدود و مشخصی ارائه کرده‌اند. "کول"^۵ دولت را به عنوان "دستگاه حکومت ملی" تعریف می‌کند.^۶ "لاسکی"^۷ معتقد است به موجب هر تحلیل واقع بینانه‌ای از دولت، «عمل دولت در واقع همان عمل حکومت است».^۸ و "رس"^۹ در نظریه سیاسی اعتقاد داشت که کلمه "دولت" به معنی «حکومت به عنوان یک نهاد است».^{۱۰} با وجود همه این تعاریف، امام (ره) در تعریف دولت، یک عنصر و شاخصه به عناصر تشکیل دهنده اضافه نمودند و آن، ضرورت تطابق رفتار دولت با موازین اسلام است. عمده‌ترین موازین اسلامی که مورد نظر امام (ره) بود، عبارتند از: عدل، مساوات، ساده‌زیستی فرمانروایان. در همین رابطه امام (ره) بیان می‌دارند: «اسلام حکومت دارد و حکومتش همان نحوی که حکومت‌های دیگر هست و تشکیلات دارد؛ تشکیلات دارد، لکن تشکیلاتی که بر مبنای عدالت است. روابط حکومت با رعیت، با اصناف، روابط رعیت با حکومت، روابط حکومت با مذاهب اقلیت، روابط مردم با اقلیت‌ها، روابط حکومت با حکومت‌های دیگر، روابط خود جامعه اسلامی با جوامع دیگر، تمام این‌ها قوانین دارد و این قوانین مبتنی بر اسلام است».^{۱۱}

ب: وجوه دولت

به طور کلی دولت دارای چهار وجه است که عبارتند از: وجه اجبار، وجه ایدئولوژیک، وجه عمومی و وجه خصوصی، که در هر حالتی این چهار وجه وجود دارند؛ منتها این وجوه بر طبق شرایط و ویژگی‌های هر دولتی ممکن است کم یا زیاد شوند؛ بدین معنی که در یک دولت، ممکن است وجه اجبار از اعتبار زیادی برخوردار باشد و در دولتی دیگر به این وجه توجه زیادی نشود. حال به ترتیب به بررسی هر یک از این وجوه چهارگانه می‌پردازیم.

چهره اجبار دولت: واقع‌گرایان اجبار را ضرورت دولت می‌دانند که بدون آن، حفظ نظام ممکن نیست. هرچند اجبار شر است ولی شر لازم. ایده‌الیست‌ها و آنارشیت‌ها دولت را طفیلی و انگل می‌دانند. مارکسیست‌ها هم دولت را پدیده زشت معرفی می‌کنند. وجه اجبار دولت به سه شکل ظاهر می‌شود: ابزاری، ساختاری و ایدئولوژی. وجه اجبار ابزاری، تحمیل اراده حکومت بر متخلفین است که از طریق کاربرد زور، مثل: پلیس، زندان و تفنگ صورت می‌گیرد. در وجه اجبار ساختاری، اجبار به صورت دستکاری در قوانین بروز می‌یابد، مثل: ممنوعیت احزاب سیاسی، جرایم، اعتصابات و آزادی بیان. وجه اجبار ایدئولوژی در قالب ایدئولوژی، تفکر و اندیشه نمود پیدا می‌کند و این نوع اجبار، چون در پوشش عقیده صورت می‌گیرد و فرد متوجه نمی‌شود، خطرناک و مقدمه دیکتاتوری است.

چهره ایدئولوژی دولت: ایدئولوژی دستگاهی است که دولت‌ها به وسیله آن مشروعیت می‌یابند. همه دولت‌ها دارای چهره ایدئولوژیک و مشروعیت‌بخش هستند. مشروعیت در دولت مدرن براساس قرارداد و رضایت اجتماعی است. قانون، بازتاب مردم است، پس مشروعیت مدرن تنها یک شکل دارد و آن هم، مشروعیت دموکراتیک نظیر: قانونمداری، اراده عمومی، حاکمیت مردم و.... گاهی برخی از دولت‌ها مشروعیت خود را به صورت ترکیبی به دست می‌آورند نظیر: جمهوری افغانستان که مشروعیت خود را از ترکیب لویه جرگه، پارلمان و سران قبایل به دست می‌آورد. بعد از اقامت در فرانسه و بعد از ظهور بارقه‌های پیروزی، مشروعیت سیاسی حکومت در اندیشه امام خمینی متولد

۴. گلدروپ جی ای، جامعه‌شناسی کشورهای جهان سوم: نابرابری توسعه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، ص ۳۶۹

4. Cole

5. Cole G.D.H, self-government and industry, London:G.Bell,1997, p.86

6. Laski

7. Laski H.J, *Authorithy in the modern state* , New Haven.conn: 1999,Yale university press ,p.30

8. Rees

9. Ress.J.V,the theory of so verieignty Rsetated in W.J stankiewicz (ED). IN *Defence sovereignty.pronceton.NJ*, 1969,university prees, p.216

۱۰. خمینی، روح‌الله (س)، *صحیفه نور*، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۰، جلد ۴، ص ۴۱۹

شد و از آن به بعد، بیشتر سخنان ایشان درباره تبیین این بُعد مهم از ارکان حکومت بوده است. به درستی می‌توان گفت که چهره مردم‌سالارانه امام در این زمان متولد شد و تمام سخنان امام راجع به آزادی، دموکراسی اسلامی، جمهوری، نقش مردم، در این برهه از زمان بوده است. همین امر نشانه واضحی از روح تجددخواهی امام، آشنائی به زمان و مکان، آشنائی به ادبیات سیاسی و عقلانی جهانی و هماهنگی با آن، می‌باشد. ذیلاً به پاره‌ای از مواضع ایشان در این باره اشاره می‌کنیم:

الف: حضرت امام در مواضع متعددی از جنبه‌های مثبت تمدن بشری دفاع نمودند و خواستار استفاده از آن‌ها شدند، حتی خود ایشان از ادبیات سیاسی مدرن استفاده نمودند و شعار خود را استقرار "جمهوری اسلامی" قرار دادند. ایشان در نامه‌ای به یکی از شاگردان نزدیک خود می‌نویسند: ((اینجانب لازم است از برداشت جنابعالی از اخبار و احکام الهی اظهار تأسف کنم ... آنگونه که جنابعالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی نمایند^{۱۲})).

و در جای دیگر می‌فرماید: ((اسلامی که بیشترین تأکید خود را بر اندیشه و فکر قرار داده است و انسان را به آزادی از همه خرافات و اسارت قدرت‌های ارتجاعی و ضداسلامی دعوت می‌کند، چگونه ممکن است با تمدن و پیشرفت و نوآوری‌های مفید بشر که حاصل تجربه‌های اوست، سازگار نباشد؟!^{۱۳})).

((دولت اسلامی قهراً اگر نیست و با همه مظاهر تمدن موافق است مگر آن‌چه که به آسایش ملت لطمه وارد آورد و با عفت عمومی ملت منافات داشته باشد^{۱۴})).

((ما با جمیع آثار تمدن موافقیم و مایلیم که مملکت ما مجهز بشود به جمیع آثار تمدن^{۱۵})).

چهره عمومی دولت: در این وجه از وجوه دولت، دولت چهار وظیفه دارد: ایجاد و حفظ همبستگی اجتماعی و سیاسی، حل کشمکش‌ها و منازعات سیاسی، کوشش برای دستیابی به اهداف کلی و کوشش در تطبیق با شرایط متحول و جدید. همبستگی جوامع نیازمند تکوین ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و کلی است. در شرایط گذار از جامعه سنتی به مدرن، ارزش‌ها از هم گسیخته می‌شوند. وقتی همبستگی سنتی ضعیف شد، برای به وجود آوردن همبستگی جدید، دولت مدرن می‌کوشد با عرضه مفاهیم انتزاعی مانند: وحدت نژاد، وحدت قومی، وحدت دینی و... نوعی همبستگی ایجاد کند.

- در حل کشمکش‌ها و منازعات، همبستگی با ارزش‌های جامعه ارتباط دارد، اما حل منازعات به قوانین و هنجارها مربوط می‌شود. ارزش‌ها، نامرئی و غیرآگاهانه اما قوانین، آگاهانه‌اند. هنجارها در قوانین ظاهر می‌شود و ضمانت اجرا هم دارد. پس یکی از کارهای دولت، شناسایی جرم و مجازات یعنی داوری میان افراد متخاصم است. از دیدگاه امام (ره)، یکی از آفت‌هایی که دولت اسلامی را تهدید می‌کند، مناقشات میان گروه‌ها و احزاب مختلف است که در راه تشکیل حکومت اسلامی تلاش می‌کنند. به همین دلیل ایشان فرمودند: ((دست‌های ناپاک و عقل‌های ناقض یا ضعیف نیز ممکن است بر سر راه تشکیل یا تداوم حکومت اسلامی قرار گرفته و مانع تحقق آرمان ملت در راه تشکیل دولت ناب اسلامی گردد^{۱۶})).

- دست‌یابی به اهداف کلی: اهداف کلی در هر دوره‌ای فرق می‌کند. در عصر ایمان هدف کلی دست‌یابی به رستگاری است. ((حکومت اسلامی حکومت مبتنی بر عدل و دموکراسی و متکی بر قواعد و قوانین اسلام است^{۱۷}))، اما در جامعه مدرن، رفاه مهمترین هدف دولت می‌تواند، باشد.

- تطبیق با شرایط جدید: دولت مدرن، دولت نوساز است. احساس عقب‌ماندگی سبب بروز مسایل ناسیونالیستی می‌گردد که خود، یکی از انگیزه‌های اصلی نوسازی است.

چهره خصوصی دولت: آیا دولت حافظ مصالح و منافع عمومی است؟ پس سیاست، تشخیص مصلحت عمومی

۱۱. خمینی، روح‌الله (س)، همان، ۲ مهر ۱۳۶۷، جلد ۲۱، ص ۱۵۱

۱۲. خمینی، روح‌الله (س)، همان، دی ماه ۱۳۵۷، جلد ۵، ص ۴۰۹

۱۳. خمینی، روح‌الله (س)، همان، جلد ۵، ص ۴۱۷

۱۴. خمینی، روح‌الله (س)، همان، جلد ۵، ص ۵۰۰

۱۵. خمینی، روح‌الله (س)، حکومت اسلامی، قم، انتشارات آزادی، بی‌تا، ص ۲۳

۱۶. خمینی، روح‌الله (س)، صحیفه نور، ۱۳۷۰، جلد ۵، ص ۱۳۳

است. مارکسیست‌ها دولت را موسسه‌ای خصوصی که موجب تحمیل اراده و منافع بخشی از جامعه بر بخشی دیگر می‌گردد، می‌دانند. مارکس^{۱۸} در نقد دولت هگل^{۱۹} بر وجه خصوصی دولت تأکید دارد. ((هگل دولت را مظهر عقل و مصلحت عمومی می‌داند.))^{۲۰} اما مارکس دولت مدرن را کمیته اجرایی طبقات حاکم می‌نامد. به نظر وی اصولاً دولت محصول پیدایش مالکیت خصوصی است.^{۲۱}

ج: نتایج ایجاد و به رسمیت شناختن دولت به عنوان یک شخص حقوقی

شخص حقوقی به آن گروه، جمعیت‌ها و انجمن‌هایی گفته می‌شود که حقوق و تکالیف مشترک و متمایز از حقوق و تکالیف افرادی که آن‌ها را تشکیل داده‌اند، دارا هستند. مفهوم شخصیت حقوقی، تعبیری اعتباری از تأسیسی حقوقی است که به مرور زمان و با پیشرفت تمدن‌ها پدید آمده است.^{۲۲} از این طریق، نهادهای مذکور می‌توانند از آن‌چه قانون برای اشخاص حقیقی، از حقوق و تکالیف مقرر کرده، برخوردار گردند؛ مگر حقوق و تکالیفی که با طبیعت انسان ملازمه دارد؛ همانند وظیفه ابوت، بنوت و امثال آن.^{۲۳}

اگرچه شخصیت حقوقی یک تخیل است که توسط حقوقدانان و سیاستمداران شکل گرفته اما در هر صورت، پندار و خیال مفیدی است.^{۲۴} و به حساب آوردن دولت به عنوان یک شخص حقوقی می‌تواند اعمال و رفتار دولت را تشریح و توجیه نماید. در واقع به رسمیت شناختن دولت به عنوان شخص حقوقی ضرورتی است که از طریق آن، به صلاحیت‌ها و تداوم دولت پی می‌بریم. شخصیت حقوقی دولت نتیجه‌ی نهادینه‌شدن قدرت و دولت است؛ بدین معنی که دولت به گونه‌ای از بنیانگذاران و زمامداران خود، متمایز و مستقل، می‌شود و این خود سه نتیجه به دنبال دارد:

۱. دولتمردان، صلاحیت‌ها و اختیارات خود را از دولت می‌گیرند و به نام دولت است که وظایف خود را انجام می‌دهند. درست است که در واقع این دولتمردان هستند که مبادرت به تصمیم‌گیری می‌کنند ولی این تصمیمات به آن‌ها به عنوان اشخاص نوعی، قابل انتساب نیست. تصمیمات گرفته شده توسط آن‌ها، به دولت یعنی شخص حقوقی منتسب می‌گردد.^{۲۵} در واقع تصمیمات دولت فارغ از دولتمردانی که آنرا اتخاذ کرده‌اند، دولت را چه در داخل و چه در بیرون از کشور، متعهد می‌نماید. مثلاً اگر رئیس‌جمهوری قراردادی را با دولت دیگر امضاء کند، این دولت است که متعهد شده است. چنان‌چه وزیری مبادرت به خرید اموالی نماید، این اموال به دولت تسلیم می‌شوند. اگر نیروی انتظامی مبادرت به اخراج تبعه‌ای بیگانه نماید، دولت است که مسوولیت این تصمیم‌گیری را برعهده خواهد داشت. چنان‌چه سربازی در جریان آموزش نظامی، کسی را با اسلحه زخمی نماید، دولت به جبران خسارت، می‌پردازد. هنگامی که مأموران دولت یا دادرسان به انجام وظایف خود می‌پردازند، شخصیت حقوقی آنها ناپدید و سود و زیان اعمالشان به دولت منتسب می‌گردد.^{۲۶}

۲. با توجه به تمایز دولت از کسی که تصدی و مدیریت آن‌را برعهده دارد، دولت دائمی و همیشگی است. دولتمردان نماینده دولت و متصدی حقوق و تکالیف آن هستند. اما هنگامی که دولتمردان تغییر می‌کنند، دولت ثابت و پایدار است و تغییر نمی‌کند، امری که آن‌را ((اصل پایداری دولت^{۲۷})) می‌نامند.

حضرت امام (ره) در پاسخ به کسانی که بر این عقیده بودند که حکومت اسلامی فرد محور است و با این طرز تفکر، اقدام به ترور شخصیت‌های والای علمی و سیاسی جامعه می‌کردند، فرمودند: ((حکومت و انقلاب اسلامی وابسته

17. Karl Marx

18. Hegel

۱۹. ر. ک هگل، فریدریش، **استقرار شریعت در مذهب مسیح**، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۶، ص ۶۵- ۸۰

20. Marx Karl and Engels Friedrich , **The Communist Manifesto** , london, 21 February 1848,p61

۲۱. صانعی، پرویز، **حقوق جزای عمومی**، تهران، گنج دانش، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، جلد ۲، ص ۲۱

۲۲. قانون تجارت، ماده ۵۸۸

23. Acquaviva(J-C),**Droit constitutionnel et institution:Politiques Gualiono**, paris, 2005, p.13

24. Gicquel(J.),**Droit constitutionnel et institutions politiques, Economica**, paris, 2000,p.77

۲۵. عباسی، بیژن، **بررسی ویژگی‌های حقوقی دولت**، پژوهش‌نامه حقوق و علوم سیاسی، تابستان ۱۳۸۶، سال دوم، شماره ۵، ص ۹۴

26. Stability of government principle

به فرد نیست، یک نهضت است. مارا بکشید، همه ما را بکشید، بکشید تا این نهضت بارورتر شود^{۲۸})).

۳. اصل پایداری دولت سبب می‌شود که دولتمردان کنونی متعهد به اجرا و پیگیری تصمیماتی باشند که دولتمردان پیشین گرفته‌اند. این در واقع همان ((اصل پایداری حقوق و تعهدات)) است^{۲۹}. یک معاهده، هر چند اشخاصی که آن را امضاء نموده‌اند، مدت مدیدی باشد که از میان رفته باشند، همچنان دولت را متعهد می‌کند. به علاوه تعهدات و تکالیف مالی تعهد شده به نام دولت توسط یک وزیر یا کناره‌گیری یا مرگ وزیر تغییر نخواهد کرد. همچنین در حقوق بین‌الملل، نظریه‌ی شخصیت حقوقی پایه‌ی برابری میان دولت‌هاست. دولت‌ها به لحاظ جمعیت، وسعت و قدرت نظامی، اقتصادی، سیاسی با یکدیگر متفاوت هستند. تنها عامل اشتراک و برابری آن‌ها را در جامعه بین‌الملل می‌توان قلمداد شدن آن‌ها به عنوان ((مراکز حقوق و تعهدات)) یعنی به عنوان اشخاص حقوقی دانست^{۳۰}.

گفتار دوم: حاکمیت

حاکمیت مانند همه اندیشه‌ها، هم محصول تاریخ است و هم به وجود آورنده تاریخ. اندیشه‌ها جدا از تاریخ زنان و مردان نیست و به صورت کاملاً قوام‌یافته سربر نمی‌آورد. حاکمیت در شکل‌گیری دنیای نو و تغییرات مادی مؤثر، بر شیوه تفکر دانشمندان و سیاستمداران درباره آن، نقش اساسی ایفا نموده است. از اینرو باید حاکمیت را هم به عنوان یک هنجار و هم به صورت یک عمل، در نظر گرفت^{۳۱}.

دکترین جدید حاکمیت، در اروپای غربی و در زمانی پدیدار گشت که آن را قرن طولانی ۱۶ میلادی نامیده‌اند. حاکمیت با ظهور سرمایه‌داری به عنوان شکلی از سازمان اجتماعی^{۳۲} و توسعه دولت به عنوان یک تشکل سیاسی، رابطه نزدیکی داشت. حاکمیت چه به عنوان یک اندیشه و چه به عنوان یک نهاد در قلب دولت مدرن، جای دارد و با اصلی‌ترین مفاهیم سیاسی، مانند: قدرت، نظم، مشروعیت و اقتدار مرتبط است. اگر امروزه حاکمیت، کاربرد جهانی پیدا کرده است، باید توجه داشت که این مفهوم نه گویای یک واقعیت ابدی است و نه نشانی از یک حقیقت جهانشمول دارد. انتقال موفقیت‌آمیز نظام دولت اروپایی به آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین به معنی پیروزی دکترین حاکمیت در مقیاس بین‌المللی بود. با اعطای استقلال به واحدهای سیاسی در آفریقا، آسیا، و دریای کارائیب، مفهوم حاکمیت در بین مردمان بیشتری رواج یافت. دولت‌های جدید براساس الگوی ایده‌آل اروپایی شکل گرفتند و حاکمیت، سنگ بنای هویت آنان شد. اگر عضویت در جامعه بین‌المللی مستلزم داشتن حاکمیت باشد، دولت‌های جدید ناگزیر از پذیرش چیزی بودند که از دیدگاه سنت‌های خودشان یک مفهوم بیگانه به حساب می‌آمد.

شاید حاکمیت در واژگان سیاسی نخبگان جهان سوم، یک اصطلاح نو بود، اما به زودی به ابزار مهم و حیاتی آن‌ها در تلاش برای کسب استقلال تبدیل شد. این مفهوم کاملاً اروپایی، امروزه به شدت مورد حمایت نخبگان حاکم در جهان سوم قرار دارد. در حقیقت می‌توان گفت که حاکمیت در حفظ و نگهداری دولت‌های جدید، نقش حیاتی داشته است. این شبهه‌دولت‌ها که فاقد شرایط لازم برای اعمال قدرت حاکم بودند، با تمسک به پوسته حقوقی حاکمیت، حمایت جامعه بین‌المللی را که برای ادامه حیات آنها بسیار مهم بود، جلب کردند. گسترش جامعه بین‌المللی غرب، به سایر قسمت‌های جهان، معمولاً ویژگی‌های زمانی و مکانی خاستگاه مفهوم حاکمیت را، از نظر پنهان می‌دارد.

برخی دیگر از دانشمندان به شکلی مشروح‌تر به ریشه‌های مفهوم حاکمیت پرداخته‌اند^{۳۳}. این داستانی کاملاً شناخته شده است و می‌توان به طور خلاصه آن را بازآفرینی کرد. مفهوم جدید حاکمیت بین سده‌های پانزدهم و شانزدهم در اروپای غربی توسعه یافت. تعیین دقیق زمان ایجاد و پذیرش مفهوم حاکمیت دشوار است. معمولاً عهدنامه وستفالی^{۳۴})

۲۷. خمینی (س)، روح‌الله، همان، جلد ۸، ص ۲۱۶

28. Jacques (J-P.), **Droit constitutionnel et institutions politiques**. Dalloz, paris, 2000, p.11

29. Ibid

30. Conca.K, **Rethinking the ecology sovereignty debate**, Millennium, 1994, vol23, p.701-11

31. Inayatullah & Blaney. D, **Realizing sovereignty**. Review of international studies, 1995, vol21, p.3-20

۳۲. نظیر هینزلی، کامیلرو فالک

۳۳. عهدنامه وستفالی، عهدنامه ایست که پس از پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی (۱۶۱۸-۱۶۴۸م) میان کشورهای اروپایی منعقد شد و به موجب این معاهده که در ایالت ((وستفالی)) منعقد شد، کشورها در انتخاب مذهب آزاد گشتند و ضمناً تعهد نمودند که گروه‌های مذهبی کاتولیک، لوتری و کالوینیست از

۱۶۴۸) را نقطه آغاز نظام دولت‌های اروپایی یعنی نظام دولت‌های حاکمی که تابع هیچ قدرت برتری نیستند، به حساب می‌آوردند. صلح وستفالی را باید نقطه اوج این فرایند و نه نقطه شروع آن دانست. اهمیت این رویداد در آن است که پایان قطعی یک دوران و آغاز دوران دیگری است.

توسعه مفهوم حاکمیت و قابلیت کاربرد آن، به تقسیم قدرت بین دولت و جامعه بستگی دارد. ((مفهوم حاکمیت ریشه در همکاری نزدیک بین دولت در حال توسعه و جامعه در حال توسعه دارد. زمانی که معلوم گشت تقسیم قدرت بین این دو گریزناپذیر است، همکاری آن‌ها نیز ضرورت یافت. کار ویژه مفهوم حاکمیت عرضه، تنها راه‌حلی بود که می‌توانست اعمال مؤثر قدرت را پس از مسلم شدن تقسیم آن با همکاری نیروها تضمین نماید^{۳۵})).

دکترین حاکمیت در ارتباط با اقتدار حاکم، ماهیت تکلیف سیاسی و سازمان یافتن قدرت سیاسی در قلمرو مکانی، جایگاهی محوری دارد. نظریه حاکمیت می‌کوشد به سه پرسش مرتبط با هم پاسخ گوید و گفتمان حاکمیت بر پاسخ‌هایی متمرکز است که به این سه پرسش داده می‌شود. نخست، حاکمیت در کجا مستقر است؟ به عبارت دیگر، منبع نهایی قدرت را در جامعه سیاسی در کجا باید سراغ گرفت؟ دوم، چه رابطه‌ای بین حاکمیت دولت و کل جامعه سیاسی وجود دارد؟ سوم، چه محدودیت‌های هنجاری یا عملی برای اعمال حاکمیت وجود دارد؟

به رغم ابهامات موجود، می‌توان گفت که نظریه جدید حاکمیت دو ویژگی عمده دارد: نخست این که بین حاکمیت داخلی و حاکمیت خارجی قائل به تمایز است و دوم، هم در بعد داخلی و هم در بعد خارجی، حاکمیت به موجود بودن یک مرجع عامل قانونگذاری اشاره دارد. به قول هینزلی^{۳۶} حاکمیت یعنی ((اندیشه وجود نوعی اقتدار سیاسی مطلق و نهایی در جامعه سیاسی که به جز آن، هیچ اقتدار مطلق و نهایی وجود نداشته باشد)). در این دیدگاه، حاکمیت یک مفهوم اساسی حقوقی است؛ به علاوه، مطلق است و نه نسبی. سخن گفتن از حاکمیت بیشتر یا کمتر نادرست است. یک موجودیت سیاسی یا دارای حاکمیت است یا فاقد آن. پس حاکمیت به وجود یک موجودیت مشخص اشاره دارد که قدرت عالی و قاهر را در یک جامعه (سرزمین) که از لحاظ حقوقی تعریف شده است، در دست دارد. از نظر داخلی، دولت قدرت برتر است و بر اتباع خود فرمان می‌راند. در بعد خارجی، مفهوم حاکمیت این است که دولت‌ها تابع هیچ قدرت برتری نیستند.

الف: حاکمیت داخلی

حاکمیت داخلی عبارت از برتری دولت بر همه‌ی افراد و گروه‌هایی است که در سرزمینش سکونت دارند. دولت به طور آزادانه قوانین خود از جمله مهمترین آن‌ها، قانون اساسی خود را تصویب و شکل حکومت، صلاحیت‌ها و اختیارات خود را در آن تعیین می‌کند. در سازماندهی و تصمیم‌گیری‌های خود آزادانه عمل می‌نماید و بدون پیروی از نهاد دیگری به اجرا و انجام آن‌ها می‌پردازد. به علاوه با در اختیار داشتن قدرت حقوقی وضع قواعد حقوقی درباره‌ی اشخاص و گروه‌های اجتماعی، شرایط سازماندهی و فعالیت آن‌ها را معین می‌کند. حاکمیت درونی به دولت اجازه می‌دهد که بر جمعیت داخل سرزمین خود، فرمان دهد، همه‌ی امور آنها را اداره کند و از آن‌ها مالیات بگیرد^{۳۷}.

ب: حاکمیت بیرونی

دولت افزون بر اینکه باید در درون کشور بر همه‌ی افراد و گروه‌ها حاکمیت و برتری داشته باشد و قوانین و مقررات خود را تصویب و به مورد اجرا بگذارد، لازم است در بیرون از کشور نیز به دولت یا قدرت دیگری وابسته و یا تحت‌الحمایه نباشد. در واقع، حاکمیت بیرونی عبارت از استقلال دولت نسبت به قدرت‌های بیگانه است. این بعد حاکمیت، به دولت امکان می‌دهد که در کمال استقلال، تصمیم‌گیری و فعالیت کند. حاکمیت بیرونی یا استقلال خارجی شامل مجموع اقتدارات و اختیاراتی است که دولت در بیرون از قلمرو خود در برابر دیگر دولت‌ها، همانند بستن پیمان و

آزادی کامل برخوردار باشند. این واقعه راه را برای تشکیل دولت‌های ملی و دوشقه‌شدن نظم حاکم مبتنی بر امت‌محوری که رویکردی مذهبی داشت مهیا نمود. نتیجه این معاهده آن بود که ملت‌های جهان به تشخیص و هویتی متمایز با دیگران رسیدند و خاک بود که هویت را تعیین می‌نمود و نه مذهب.

34. Hinsley, F.H, *sovereignty*. 2edn, Cambridge, Cambridge University Press, 1986, p.222

35. Hinsley, *sovereignty*. 2edn, Cambridge, p.26

قرارداد با آنها، اعمال سیاست و دیپلماسی، از آن استفاده می‌کند بی‌اینکه هیچ فشار و اجبار خارجی بتواند آزادی عمل او را در این باره محدود سازد.^{۳۸}

در رابطه با حاکمیت خارجی، حضرت امام (ره) توجه ویژه‌ای همیشگی از خود نشان می‌داند و سرسپردگی حکومت‌های قاجار و پهلوی به دولت‌های خارجی را ناشی از عدم توجه به این موضوع می‌دانستند: «البته ما طرفدار همه مظلومین در همه جا هستیم و میل داریم که مظلومین بر همه ستمگران غلبه کنند و آقایان توجه کنند که روابط زمان سابق نباشد که در زمان سابق، روابط یک‌طرفه بود؛ آقایی و نوکری، چه در زمان قاجار و چه زمان رضاخان و تا آخر. و شما دیدید که از اول این‌طور بود که وقتی سفیری از انگلستان یا آمریکا می‌آمد، کسی جرأت نمی‌کرد حتی یک کلمه‌ای برخلاف مصالح آنها بگوید، ولی ایران، امروز این‌طور نیست و ما هیچ کشوری مثل ایران سراغ نداریم که این‌طور، دنیا و شرق و غرب به آن نظر داشته باشند و مستقل بوده و بگویند ما نه با آمریکا کار داریم و نه با شوروی و ما خودمان هستیم این که با همه دولت‌ها رابطه داشته باشیم یعنی، رابطه دوستانه، نه روابط بین ارباب و رعیت. ما این روابط را نمی‌خواهیم مادامی که این‌طور هست و ما استقلال خودمان را می‌خواهیم حفظ کنیم و در دنیا زندگی کنیم و اسلام را به پیش ببریم»^{۳۹}.

ج: تئوری‌های مربوط به حاکمیت

۱. نظریه حاکمیت مطلق

به موجب این نظریه، حاکمیت یا نیروی برتر به کسی تعلق داشت که به هیچ نیروی خارجی تن در نمی‌داد و در برابر هیچ مقامی سر فرود نمی‌آورد. نسبت به رعایا و اعضای جامعه‌ی تحت تسلط خود، اقتدار انجام هرگونه کاری را داشت. این تئوری در واقع متعاقب رها شدن پادشاهان اروپا از قید و بند کلیسا از یک‌سو و امپراتوری از سوی دیگر، شکل گرفت و پادشاهان اروپا جهت طرد قدرت و ادعاهای امپراتوری مقدس رومی - ژرمنی و تثبیت استقلال در مقابل پاپ و برطرف کردن موانعی که هنوز اربابان فئودال در برابر قدرت مستقیم شاه به وجود آورده بودند، به اصل استقلال توسل جستند و مبنای نظری آن‌را بدین گونه رقم زدند که از استقلال، آزادی زاییده می‌شود و اساس آزادی همانا دارا بودن حاکمیت است؛ و بدیهی است که این گونه حاکمیت؛ به معنای قدرت و سیطره شخصی سلطان بود. یعنی مفهوم دولت با مفهوم قدرت شخصی پادشاه درهم آمیخته و با هم اشتباه شده بود و حقوق الهی و منشاء ماوراءالطبیعه‌ای حاکمیت مطلق، اقتدار سلطان را تضمین می‌کرد. نظریه حاکمیت مطلق از لحاظ حقوقی در قرن نوزدهم میلادی شکوفا شد و نتایج مهمی به بار آورد. در این عصر با الهام از اندیشه‌های واتل^{۴۰} زیر تأثیر اندیشمندانی چون هگل و دیگران، دکترین حاکمیت مطلق در جهت اثبات خصلت مطلق گرایانه و نامحدود حاکمیت دولت، پیش رفت. لیکن با این تفاوت که دیگر حاکمیت به شهریار و سلطان، منحصر و مخصوص نبود، مفهوم گسترده دولت، جانشین مفهوم رئیس مملکت گردید.

با وجود این تحول بسیار اساسی و انتقال حاکمیت از شخصی به نهاد، ماهیت مطلق گرا حاکمیت به گونه‌ای بود که دست دولت را در انجام امور بازمی‌گذاشت؛ یعنی در عین اینکه این شخصیت حقوقی را در برابر دول دیگر استقلال می‌بخشید آن‌را از قیود قواعد و اصولی که نمی‌پذیرفت رها می‌ساخت یعنی حاکمیت مطلق سرانجام منجر به مطلق گرایی در حکومت و پذیرش رژیم‌های استبدادی و خودکامه و اقتدارگرا می‌گردد.

۲. نظریه حاکمیت مردم

این نظریه را نخستین بار متفکر کاتولیک «سن توماس داکن»^{۴۱} در اوایل قرون وسطی عنوان کرد و سپس در طول زمان، مخالفان نظام سلطنتی مطلقه آن را بسط دادند و سرانجام در قرن ۱۷ پیروان مکتب ((حقوق فطری و حقوق افراد)) این تفکر را به شکل و قالب منظمی درآوردند و در قرن ۱۸ میلادی الهام‌بخش متفکران و نویسندگان چون «ژان ژاک روسو»^{۴۲} شد. مبنای پایه این تئوری، عقیده به تساوی مردمان در بین خودشان بود. ژان ژاک روسو و پیروانش را عقیده بر

۳۷. طباطبایی موتمنی، منوچهر، حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۶، ص ۵۹

۳۸. خمینی (س)، روح‌الله، همان، جلد ۱۹، ص ۹۲

39. Wattel

40. Thomas age Dakn

41. Jean Jacques Rousseau

این بود که حاکمیت مردم، جمع قطعات حاکمیت است که هر قسمت متعلق به یک فرد می‌باشد. او در کتاب معروف خود به نام ((قرارداد اجتماعی)) نوشت؛ ((فرض نمایم که دولت از ده هزار شهروند برخوردار از حقوق اجتماعی تشکیل شده باشد، سهم هر عضو دولت یک ده هزارم از قدرت حاکمیت است^{۴۳})).

قانون اساسی ۱۷۹۳ فرانسه زیر تأثیر عقاید روسو و دیگران، دکرترین حاکمیت مردم را عملاً واقعیت بخشید. براساس این طرز تفکر، با تکیه بر اصل دموکراسی مطلق، توده‌های شهروندان به مانند سرچشمه و مرکز قدرت شده‌اند. حاکم به معنی جمع افرادی است که هیأت اجتماع را تشکیل می‌دهند. پس هر فردی، مقداری از این قدرت حاکم را به تناسب تعداد اعضای جامعه دارا است. این تئوری به ((تئوری حاکمیت اجزایی^{۴۴})) نیز معروف گشته است.

۳. نظریه حاکمیت ملی^{۴۵}

این نظریه ابداع مجلس مؤسسان انقلابی فرانسه در بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۱ بود و در اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ فرانسه نیز، برای نخستین بار به شرح ذیل تجلی یافته و اعلام گردید: ((ریشه هر گونه حاکمیتی در ملت قرار دارد و هیچ هیأت یا فردی نمی‌تواند اقتداری را که ناشی از ملت نباشد، اعمال کند))، لذا حاکم که عبارت از مجموعه قدرت‌های دولت است؛ متعلق به کلیتی است به نام ملت، ملت شخصیت حقوقی و از کسانی است که آن را تشکیل می‌دهند و مردم مستحیل در ملت است و فقط ملت که اراده‌ی خود را به وسیله نمایندگان اعمال می‌نماید، صاحب حق حاکمیت است.

اندیشه اولیه وضع کنندگان این نظریه، خلع پادشاه از قدرت مطلقه فرمانروایی و اعطای آن به ملت بود، تا موافق اصول قانون اساسی به وسیله دستگاه‌های حکومتی اعمال شود و سلطنت مشروطه و آزادمنش به جای سلطنت مطلق نشیند. خلق مفهوم ((ملت)) در برابر ((مردم)) موجب شد تا ویژگی حاکمیت ملی در قانون اساسی ۱۷۹۱ فرانسه به طریق زیر بیان گردد: ((حاکمیت واحد، بخش‌ناپذیر و غیرقابل انتقال و به ملت تعلق دارد. هیچ بخشی از مردم و هیچ کدام از افراد، نمی‌تواند اعمال آن را به خود اختصاص دهد)). نتیجه آن که برخلاف عقیده روسو، اولاً حاکمیت یکپارچه است نه تقسیم‌پذیر، دوماً، ملت اعم از اقلیت و اکثریت مشتمل بر فرمانروایان و فرمانبرداران است. سوم اینکه، چون حاکمیت متعلق به کلیت ملی است لذا به کسی یا گروهی یا کلیتی غیرملی قابل انتقال نیست.

این ابداع به منظور آن بود تا در درجه اول جلوی هر گونه امکان خودکامگی فرد یا یک اکثریت گرفته شود. نظریه حاکمیت ملی با هر گونه شکل حکومتی سازگار است. نظام سلطنتی مشروطه محدود، پارلمانی - نظام جمهوری، نظام‌های مختلط نیمه انتخابی، نیمه انتصابی یا وراثتی را می‌توان با آن سازش داد. لذا به همین جهت، گروه مخالفان، آن را توسط بورژوازی، جهت توجیه نظام‌های لیبرالی، دموکراسی، نیم‌بند و یا حتی اقتدارگرا توصیف می‌کنند. چون هر گونه رژیم از دیکتاتوری، سلطنتی و انتخابی می‌تواند خود را برخاسته از اراده ملت و دارنده حاکمیت ملی بدانند و لذا خود را توجیه کند که تاریخ نظیر آن را بسیار نشان داده است.

گفتار سوم: تحدید حدود قدرت به وسیله قوانین و مقررات حقوقی

آیا دولت که آفریننده‌ی حقوق است، در درون کشور خود نیز، پیرو حقوق است؟ درست است که حقوقدانان، مفهوم حاکمیت را ابداع کردند، اما هیچ‌گاه آن را با مفهوم مطلق گرای نیامیختند. دولت، حاکم است؛ اما دولت هم‌چنین باید توسط حقوق و به ویژه حقوق اساسی محدود گردد. هنگامی که این محدودیت اعمال نشود، با دولت مستبد و زورگو روبرو می‌شویم. اما در صورت وجود محدودیت، با حاکمیت قانون یا دولت قانونمدار طرف خواهیم بود. همه‌ی حقوقدانان درباره ضرورت محدود کردن دولت، همدستان‌اند، ولی درباره شکل‌های این محدودیت، اختلاف نظر دارند:

الف: برخی از حقوقدانان با رد نظریات مکتب حقوق موضوعه، اندیشه‌های خاص خود را بیان نموده‌اند.

ب: برعکس برای طرفداران مکتب حقوق طبیعی، حقوقی طبیعی هست که پیش از دولت وجود داشته و برتر از دولت است اما سرچشمه و مفاد آن، دقیقاً مشخص نیست.

۴۲. رک. روسو، ژان ژاک، **قرارداد اجتماعی**، ترجمه ی مرتضی کلاتریان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۹، ص ۱۲۵-۱۵۰

43. Sovereignty theory components

44. Sovereign nation

پ. برای طرفداران مکتب حقوق موضوعه یا پوزیتیویست‌ها، تنها فقط یک حقوق وجود دارد؛ حقوقی که توسط دولت وضع شده است. بنابراین، محدود شدن دولت فقط از طریق خود محدودیتی می‌تواند صورت گیرد. در اینجا به بررسی هر یک از این دیدگاه‌ها می‌پردازیم:

الف: اندیشه‌های لئون دوگی و موریس هوریو

لئون دوگی حقوق‌دان فرانسوی^{۴۵} می‌گوید که وجود حاکمیت مطلق دولت، موج نفی حقوق است؛ زیرا حاکمیت مطلق به منزله‌ی انکار قواعد حقوقی در روابط داخلی و بین‌المللی است.^{۴۷}

اندیشه‌ی دوگی زیر عنوان ((نظریه‌ی حقوق عینی^{۴۸})) معروف است. همانند طرفداران حقوق طبیعی، دوگی بر این باور است که حقوقی، بیرون و بالاتر از دولت وجود دارد ولی وی گفتمان ماوراءالطبیعه‌ی طرفداران حقوق طبیعی را رد می‌کند. اندیشه‌ی او جنبه‌ی علمی دارد نه متافیزیکی و بر پایه‌ی جامعه‌شناسی استوار است. از دیدگاه وی حقوق از جامعه سرچشمه می‌گیرد. بنابراین حقوق با تحولات اجتماعی دگرگون می‌شود، امری که سبب تمایز آن با حقوق طبیعی است که پنداشته می‌شود، تغییرناپذیر است. به نظر دوگی، دولت محصول رابطه‌ی قدرت‌هاست. دولت هیچ پایه‌ی حقوقی ندارد ولی مجبور به پیروی از حقوق عینی است زیرا در غیر این صورت، حکومت‌شوندگان، دیگر از حقوق اطاعت نخواهند کرد.^{۴۹}

اندیشه‌ی موریس هوریو بر مفهوم ((نهاد^{۵۰})) پایه‌ریزی شده است. وی اندیشه‌ی قرارداد اجتماعی را تصحیح می‌کند. از دیدگاه وی، درست است که دولت از توافق میان اراده‌ها ناشی می‌شود ولی این توافق یک قرارداد نیست، بلکه یک نهاد است. در یک قرارداد، هر طرف هدف متفاوتی را دنبال می‌نماید در حالی که نهاد، محصول اراده‌هایی است که گرایش به سوی یک هدف دارند. دولت برای تحقق اندیشه‌ی نظم اجتماعی ایجاد می‌شود و افراد نیز برای تحقق این امر تلاش می‌کنند و به دولت امکان بقا و ادامه‌ی حیات را می‌دهند. بنابراین منطق خاص دولت؛ یعنی نهادینه‌شدن آن سبب می‌شود که دولت به حقوق احترام گذارد؛ زیرا اصولاً دولت برای پدید آوردن حقوق خلق شده است.^{۵۱}

تفاوت میان اندیشه‌های یادشده ارتباطی با راهکارهای محدود کردن دولت به وسیله‌ی حقوق اساسی که عبارتند از: تفکیک‌قوا، مشارکت حکومت‌شوندگان در قدرت (مردم‌سالاری)، عدم تمرکز در قدرت (عدم تمرکز جغرافیایی مانند نهادهای منتخب محلی و عدم تمرکز فنی مانند موسسات عمومی) و نظارت بر مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی ندارد.

ب: اندیشه‌های طرفداران حقوق طبیعی

همه‌ی طرفداران حقوق طبیعی به حقوقی برتر و مقدم بر دولت باور دارند و می‌گویند که دولت‌ها و اعمال حاکمیت، محدود به قواعد ناشی از حقوق طبیعی هستند. این حقوق، مجموعه‌ای از اصول و قواعد؛ همانند وفای به عهد، جبران خسارت، حق دفاع مشروع و... هستند که از طبیعت ناشی می‌شوند و میان ملل، مشترک هستند و چون این حقوق بر حقوق موضوعه برتری دارد، قانونگذاران جوامع باید آنرا کشف کرده و قوانین خود را با آن مطابقت دهند.^{۵۲} ولی باید یادآور شد که همگی طرفداران این حقوق، درباره‌ی سرچشمه‌ی آن هم‌داستان نیستند:

۱. از دوران باستان تا سده‌ی دوازدهم میلادی می‌گفتند که این حقوق ریشه‌ای ایزدی دارد. اندیشمندان ایرانی و

۴۵. لئون دوگی (۱۹۱۳)، حقوق‌دان مشهور فرانسوی، از اندیشمندانی است که بر مبانی حقوق عمومی تأثیر فراوان نهاده است. نگرش نقادانه‌ی این اندیشمند بزرگ، حقوق عمومی کلاسیک فرانسه را یکسره دگرگون نمود.

۴۶. طباطبایی مومتمنی، منوچهر، همان، ص ۵۸

47. Theory of subjective rights

۴۸. عباسی، بیژن، همان، ص ۱۰۳

49. Institution

50. Acquaviva, *Droit constitutionnel et institution: Politiques Gualiono*, p.15

۵۱. طباطبایی مومتمنی، منوچهر، همان، ص ۵۶

مسلمانی چون فارابی، ابن سینا و امام محمد غزالی نیز معتقد به محدودیت حاکمیت به وسیله موازین الهی بودند^{۵۳}.
۲. از سده‌ی دوازدهم به بعد غالباً می‌گفتند که این حقوق پایه‌ای خردمندانه دارد و این عقل است که سبب کشف این قواعد شده است.

از دیدگاه ژان بدن^{۵۴} حاکمیت، قدرتی مطلق است، اما قدرتی نامحدود نیست. وی می‌نویسد: «از آنجایی که تنها یک خدا وجود دارد که منتهای قدرت و اختیار است، قدرت (این جهانی) به طور کامل، مطلق و بی حد و حصر نیست^{۵۵}». از دید ژان بدن حاکم باید به قوانین ایزدی و طبیعی (حقوق فطری) و به ویژه به حق خانواده و مالکیت خصوصی احترام گذارد^{۵۶} و به مقتضای خرد و عدل حکومت کند. او فرق میان قدرت حاکم حقیقی و قدرت سردهسته تبیهکاران را در همین دخالت ((عقل و عدالت)) می‌داند^{۵۷}.

در سده‌ی هفدهم نیز، حقوقدان لوازو یکی از شاگردان و پیروان وی می‌گوید که سه گونه قانون وجود دارد که قدرت حاکم را محدود می‌نماید^{۵۸}:

۱. **قوانین ایزدی**: شهریار برای باقی ماندن به عنوان حاکم باید پیرو خداوند و موازین او باشد.
۲. **قوانین طبیعی**: حقوقدانان پیش از انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، پاره‌ای از حقوق به ویژه امنیت و آزادی را از بشر جدایی ناپذیر می‌دانستند. در این دوران، این کشور ((سرزمین آزادی)) نامیده می‌شد.
۳. **قوانین بنیادین سلطنت**: شاه موظف به رعایت این قوانین بود زیرا وی با توجه به این قوانین بود که به اعمال حاکمیت می‌پرداخت. این قوانین عبارت بودند از: موروثی بودن پادشاهی، خالی نشدن تخت سلطنت، تجزیه‌ناپذیر بودن قلمرو کشور، برتری سلطنت بر قدرت فئودالی، استقلال دولت در برابر قدرت‌های بیگانه و...
با تمایز میان قوانین انسانی که حق دولت مبنی بر تغییر و نقض آن، یک اصل مسلم شناخته می‌شد و قوانین ایزدی و طبیعی، که کسی حق نقض آن را نداشت، ژان بدن نخستین طرح‌های قانون اساسی نوین را پی‌ریزی کرد^{۵۹}.

پ: اندیشه‌های طرفداران حقوق موضوعه

نظریه‌ی هانس کلسن حقوقدان اتریشی به ((مکتب هنجارگرایی))^{۶۰} مشهور است. این نظریه می‌گوید که میان دولت و حقوق، آمیختگی کاملی وجود دارد. دولت مجموعه‌ای از قواعد حقوقی است که بر یک گروه انسانی معین در یک سرزمین خاص قابل اعمال است^{۶۱}. به عبارت دیگر، دولت چیزی جز سامانه‌ای از قواعد و هنجارها نیست. در این صورت چنانچه دولت، حقوق است، محدودیتش فقط یک خودمحدودیتی است. به نظر ((ریموند کاره دومالبرگ^{۶۲})) دولت حقوق را ابداع می‌کند و پیش از دولت، حقوقی وجود ندارد. در این جا محدودیت دولت هم، چیزی جز یک خودمحدودیتی نیست. اما از دیدگاه کاره دومالبرگ، حقوقدان فرانسوی به سود دولت است که خود را محدود کند: بدین ترتیب که اگر دولت به حقوقی که خود وضع کرده احترام نگذارد، این خطر وجود دارد که انتظار رعایت این حقوق توسط مردم دشوار شود. از نظر وی دولت تنها در صورت رعایت آیین پیش‌بینی شده، برای تغییر یا لغو قواعد حقوقی است که می‌تواند خلاف آنها گام بردارد^{۶۳}.

۵۲. قاضی، سیدابوالفضل، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴

53. Bodin, 1930- 1996

54. Zoller (E), **Droit constitutionnel, Puf, Coll. "droit fondamental"**, paris, 1999, p.25

55. DE GUILLENCHMIDT(M.), **Droit constitutionnel et institutions politiques**, Montchrestien, paris, 2005, p.29

۵۶. طباطبایی مومتمنی، منوچهر، همان

57. Loyseau Charles, **A Treatise of Orders and Plain Dignities**, Cambridge University, Mar 17, 1994, p.109

58. Zoler, Ibid

59. Le normativisme

60. Kelsen Hans, **General Theory of Law and State**, Cambridge: Harvard University Press, 1945, p.79

61. Raymond versatile Dvmalbrg

62. Acquaviva(J-C), **Droit constitutionnel et institution: Politiques Gualiono**, p.111

گفتار چهارم: بررسی نحوه تعامل حاکمیت و اقتدار دولت با اصل حاکمیت قانون^{۶۴}

در این گفتار، ابتدا حاکمیت قانون و دیدگاه‌هایی که در رابطه با آن مطرح شده است را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس چگونگی تداخل این اصل را با حاکمیت دولت، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

الف: مفهوم حاکمیت قانون

حاکمیت قانون مفهومی بسیار مهم است که از آن تعریف دقیق و روشنی ارائه نشده، اما برداشت‌های بسیاری از آن ارائه شده است. این اصل یکی از اصول مهم سیاسی و حقوقی است که بشر از دیرباز در پی تحقق آن بوده است. گاهی از این اصل، به مفهوم برابری و مساوات در برابر قانون تعبیر شده و گاهی هم از آن به حکومت قانون در مقایسه با حکومت‌های دیکتاتوری و مطلقه استفاده شده است و گاهی آن را به ویژگی‌های عمومیت داشتن، استمرار و صریح و شفاف بودن قوانین، توصیف نموده‌اند. اما قدر مشترک تمامی این تعبیرهای گوناگون را می‌توان در یک نکته خلاصه نمود و آن این که مطابق این اصل، استفاده خودسرانه و مستبدانه از قدرت در تصمیم‌گیریهای حکومتی مردود است. براین اساس حاکمان و سیاستمداران به عنوان حافظان و خادمان قانون محسوب می‌شوند و خودشان نیز مشمول قانونند. میزان مشروعیت حکومت آن‌ها، به میزان وفاداری آنان به معیارهای قانونی، فرا شخصی و خردمندانه بستگی دارد. بنابراین تصمیم‌گیری و عمل حکومت به شیوه‌ای عقلانی بر مبنای دلایل قانونی را می‌توان جوهره‌ی مفهوم حاکمیت قانون دانست.

حکومت‌های مردم‌سالار با ایجاد حاکمیت قانون، در این راه فراتر رفتند. هرچند هیچ جامعه‌ای بدون مشکل نیست، اما حاکمیت قانون از حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حمایت می‌نماید.

نکته حایز اهمیت در اینجا منشأ قانون است. قانون، حسب گرایش‌های مختلف، منشأ گوناگون دارد. برای مثال چنان‌که بیان شد، طرفداران حقوق تحقیقی یا حقوق وضعی یا حقوق اثباتی بر آنند که قانون، اراده حاکم است و چیزی والاتر از آن نیست. هرچه حاکم بخواهد، قانون و لازم‌الاجرا است. اما طرفداران مکتب حقوق طبیعی بر آنند که حقوق طبیعی، آن دسته از قواعد همیشگی است که از اراده حکومت‌ها، برتر و غایت‌مطلوب بشر است. مقتضای طبیعت و فطرت بشری بوده و عقل هر کس بی‌هیچ واسطه‌ای بر آن حکم می‌کند؛ قانون‌گذاران باید تلاش کنند که آن‌ها را بیابند و در امر قانون‌گذاری از آن‌ها الهام گرفته و به صورت قواعد موضوعه درآورند.^{۶۵}

در دوران معاصر، اثر این نظر را در ایجاد حقوق بشر جهانی می‌توان یافت؛ یعنی حداقل قواعدی که انسان امروزی به واسطه بشر بودنش دارد، مانند آن‌که شهروندان باید از بازداشت خودسرانه و تفتیش بی‌دلیل منازل یا مصادره اموالشان درامان باشند. شهروندان متهم به جنایت، سزاوار محاکمه سریع و علنی هستند و حق دارند که با شاکیانشان مخالفت یا از ایشان سوال نمایند. اگر این افراد محکوم شوند، مجازات بی‌رحمانه و غیرمعمول برای آنان در نظر گرفته نمی‌شود. شهروندان را نمی‌توان به اجبار وادار به شهادت بر ضد خودشان نمود. این اصل، از شهروندان در برابر اعمال فشار، سوء استفاده یا شکنجه حمایت می‌کند و اقدام پلیس را به چنین رفتارهایی به شدت کاهش می‌دهد.

۱-۱. مفهوم صوری یا شکلی حاکمیت قانون

در این مفهوم رابطه دولت با شهروندان در قالب یک نظام حقوقی تنظیم می‌گردد. وجود یک نظام حقوقی شرط لازم وجود دولت قانونگذار است. در چنین دولتی، قدرت عمومی تنها از طریق قانون یعنی به ترتیبی که نظام حقوقی اجازه داده است، اعمال می‌شود. لذا ویژگی‌های ذاتی دولت قانونمدار در مفهوم شکلی عبارت است از تحدید قدرت، تعدد منابع حقوقی، سلسله مراتبی بودن اعمال نهادهای قدرت و تعبیه ساز و کارهای نظارتی (تضمین رعایت سلسله مراتب به ویژه از طریق نظارت قضایی)^{۶۶}. لازم به ذکر است که نظارت را می‌توان ضمانت اجرای دو عنصر ابتدایی

63. The principle of the rule of law

۶۴. پارساپور، محمدباقر، *نظریه حقوق طبیعی*، مجله پژوهش‌های فلسفی-کلامی، پاییز و زمستان ۸۱، شماره ۱۳ و ۱۴، ص ۱۲۷

۶۵. همتی، مجتبی، *شورای عالی اداری در نظام حقوقی ایران در پرتو دولت قانونمدار صوری*، مجله داور، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، شماره ۱، ص ۵۹ و ص ۶۰

۱-۲. مفهوم مادی یا ماهوی حاکمیت قانون

در این مفهوم تأکید می‌گردد که تنها برداشت عناصر شکلی از حاکمیت قانون برای حکومت، کفایت نمی‌کند. اشاره این مفهوم به شخص هیتلر است که براساس دولت قانونمدار شکلی، حکومت را پس از جمهوری وایمار در سال ۱۹۳۳ به دست گرفت؛ ولی حکومت وی فاقد هرگونه مفهوم مادی از حکومت قانون بود. لذا در این مفهوم تأکید می‌شود که باید به مفهوم و محتوای قانون نیز توجه کرد که متضمن کرامت انسانی، تقویت حقوق و آزادی‌های بنیادین و ارزش‌های موجود در یک جامعه است. در این مفهوم بیش از پیش به حقوق بشر در محتوای قانون توجه می‌شود. علاوه بر این امور، یک قانون بهتر است این ویژگی‌ها را هم دارا باشد: الزام‌آور، عام، آمره، علنی، واضح، مفید قطعیت، معطوف به آینده و مصوب مرجع ذی صلاح.

بنابراین در این مفهوم، ماهیت قانون مهم‌تر است تا شکل آن. از جمع میان دو مفهوم فوق‌الذکر، دولت قانونمدار تمام عیار به وجود می‌آید که بیش از پیش در راستای تضمین حق، تنظیم روابط جامعه و اجرای عدالت است. در واقع حاکمیت قانون، به مفهوم برقراری نظم و انضباط اجتماعی است و این که مردم در سایه آن بتوانند به زندگی و امور خود نظم و سامان دهند. حاکمیت قانون بیشتر ناظر بر رفتار و کردار اعضای اجتماع و همچنین از اوصاف قوانین محسوب می‌شود، تا از اوصاف نهادها و حاکمان سیاسی.^{۶۷}

لذا بنابر مطالب مذکور تعریفی که می‌توان از حاکمیت قانون ارائه داد عبارت است از: ((وجود سلسله‌مراتب منابع حقوقی در نظام سیاسی - حقوقی یک کشور که هریک از این سلسله‌مراتب دارای ویژگی‌های مذکور هستند به نحوی که ضمانت اجرای نقض آنها اندیشه نظارت‌پذیری است که این اندیشه خود در سایه تحدید قدرت و تفکیک قوا امکان‌پذیر است)).

۳. معنای عام و خاص حاکمیت قانون

حاکمیت قانون دارای یک معنای عام است و یک معنای خاص. در معنای عام، حاکمیت قانون دیدی فلسفی از جامعه است که با مفاهیم بنیادین دموکراسی مرتبط است و بیان‌گر دگرگینی حقوقی، با اهمیت بنیادین است؛ یعنی دگرگینی مبنی بر این که حکومت باید مطابق با قانون عمل کند و این که در موارد اختلافی چه قانونی باید به وسیله تصمیم قضایی مورد استناد قرار گیرد.^{۶۸} در معنای خاص، اجرای قوانین موضوعه و قوانینی که مجلس و مقامات صالح کشور وضع کرده‌اند، به نحوه درست و در راستای اجرای هدف آن قانون باشد.

در عمل، حاکمیت قانون بدان معنا است که هیچ فردی، چه رئیس‌جمهور و چه یک فرد عادی از قانون بالاتر نیست. حکومت‌های مردم‌سالار، قدرت را از طریق قانون به کار می‌بندند و خود ملزم به اطاعت از آن هستند. قوانین باید در جهت خواسته‌های مردم و نه هوس مقامات، زورگویان، مقامات نظامی، رهبران مذهبی یا احزاب خودگماشته باشد. مردم در حکومت‌های مردم‌سالار مشتاق پیروی از قانون هستند، چرا که از قواعد و دستورات خودشان اطاعت می‌کنند. هنگامی که قانون توسط مردمی گذاشته می‌شود، باید از آن اطاعت کنند، به نظر می‌رسد عدالت به بهترین نحو ممکن برقرار می‌شود. میزان آزادی یک جامعه را می‌توان با درصد جمعیتی که زیر حاکمیت قانون هستند، سنجید. برای مثال در انگلستان حتی ملکه نیز خود را فراتر از قانون نمی‌بیند و برای به کرسی نشاندن حرف خود به دنبال راهکارهای قانونی می‌گردد.

برای حاکمیت قانون، یک دستگاه قدرتمند و مستقل قضایی لازم است که دارای اختیار، اقتدار، دارایی و اعتبار لازم جهت زیر سؤال بردن مقامات حکومتی و حتی سران عالی‌رتبه در برابر قوانین و دستورات مملکتی باشد (لذا اهمیت تفکیک قوا که یادگار برجسته منتسکیو می‌باشد در این جا مشخص می‌شود). از این رو قضات باید بسیار تعلیم دیده،

۶۶. زارعی، محمدحسین، حاکمیت قانون در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی، نامه مفید، تابستان ۱۳۸۰، ش ۲۶، ص ۵۴

67. Anthony W. Bradley and Keith D. Ewing, Constitutional and Administrative Law, 12 th 131. London, Longman, 1997, p. 105

متبحر، مستقل و بی طرف و البته هنرمندانی ماهر باشند. هنر قاضی در نحوه تفسیر درست قوانین و اجرای مناسب آن نمایان خواهد شد. البته آنان برای انجام وظیفه‌ی ضروری‌شان در نظام قانونی و قضایی باید به اصول مردم‌سالاری پای‌بند باشند. قوانین حکومت مردم‌سالار ممکن است سرچشمه‌های گوناگونی از قبیل: قانون‌های اساسی مکتوب، مصوبات و قواعد، تعالیم مذهبی و اخلاقی و آداب و رسوم فرهنگی داشته باشند. قوانین، بدون در نظر گرفتن منشأ‌هایشان باید برای حفاظت از حقوق و آزادی‌های مردم پیش‌بینی‌های لازم را به عمل آورند؛ از آن‌جا که شرط قانون، حمایت یکسان از همگان است، نمی‌تواند تنها برای یک فرد یا گروه قابل اجرا باشد.

۴. رویکردهای سیاسی و حقوقی حاکمیت قانون

گرچه رویکردهایی که نسبت به اصل حاکمیت قانون اتخاذ شده، متنوع و متعدد است اما به طور کلی سه رویکرد سیاسی و حقوقی بسیار مهم را درباره‌ی حاکمیت قانون می‌توان استخراج نمود که هر یک دارای پیش فرض‌ها و مبانی متفاوت می‌باشند.

رویکرد اول: رویکرد چپ افراطی یا ایدئولوژیک^{۶۸} است که بنابر تقسیم‌بندی زیربنا و روبنا در ساختار اجتماعی و اقتصادی، حاکمیت قانون منعکس‌کننده‌ی روابط اجتماعی جوامع سرمایه‌داری و بورژوازی است که مطابق آن، سرمایه‌داری در صدد گسترش سلطه‌ی خود بر بخش‌های مختلف جامعه بوده است و از این مفهوم، برای استعمار و بهره‌گیری به نفع مقاصد خود سود می‌جوید. اساساً فرهنگ قانونگرایی برای حفاظت از آزادی اقتصادی این گروه خاص، ترویج می‌شود و دولت که باید بی طرف باشد به صورت ابزاری در دست گروه خاص درمی‌آید. به نظر معتقدین به این نظریه، اصرار بیش از اندازه بر قانونگرایی و تطبیق رفتارهای اجتماعی بر قواعد شکلی حقوقی، راه را برای تسلط سودجویان که برای حفظ منافع خود نیاز به وجود یک دسته قواعد عمومی از پیش تعیین شده دارند، باز خواهد گذاشت. اساساً، فرهنگ قانونگرایی برای پاسداری از آزادی اقتصادی این گروه خاص، ترویج می‌شود. مهم‌ترین اشکال این دیدگاه این است که برخلاف مدعای خود، مفهومی ایدئولوژیک و جانبدارانه از عدالت و آزادی را معرفی می‌کند.^{۶۹}

رویکرد دوم: در این رویکرد، حاکمیت قانون یکی از ویژگی‌های درونی هر سیستم حقوقی است و رفتار اخلاقی، آن است که از قواعد حقوقی پیروی می‌کند. در این نظریه، حاکمیت قانون نمایانگر هیچ ارزش و اصولی فراتر از آن‌چه مورد پذیرش یک نظام حقوقی است، نمی‌باشد.^{۷۰} یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نظریه، اندیشه جدایی اخلاق از حقوق است.

حاکمیت قانون در این رویکرد به مفهوم برقراری نظم و انضباط اجتماعی است و بیشتر، ویژگی‌های قوانین به‌شمار می‌آید نه اوصاف نهادها و حاکمان سیاسی. هرچند حاکمیت قانون در این دیدگاه، اغلب در برابر قدرت خودسرانه و مستبدانه به کار می‌رود اما بسیاری از اشکال حکومت‌های استبدادی با قانون سازگار است زیرا یک حاکم مستبد می‌تواند قواعد کلی وضع کند که دارای ویژگی‌های قانونی باشد. مهم‌ترین ایراد وارد بر این دیدگاه بی‌توجهی نسبت به اصول و معیارهای اخلاقی به عنوان منشأ و منبع مشروعیت قدرت سیاسی است.

رویکرد سوم: این رویکرد نسبت به حاکمیت قانون مطرح شده است و از آن با عنوان رویکرد راست سیاسی و اخلاقی تعبیر می‌شود. تفاوت این رویکرد با رویکرد دوم را باید در اهداف و ارزش‌هایی که حاکمیت قانون در صدد حمایت از آن‌هاست جستجو نمود. در حالی که دیدگاه اثباتی، حاکمیت قانون را یک ارزش در عرض سایر ارزش‌ها همانند آزادی، عدالت و برابری و مشارکت سیاسی قرار می‌دهد، این رویکرد آن‌را در طول و در خدمت این ارزش‌ها قرار می‌دهد. وجه مشترک این دو رویکرد آن است که هر دو به اصول برشمرده‌شده حاکمیت قانون، باور دارند، با این تفاوت که در رویکرد سوم تمامی این اصول و اوصاف در خدمت اصول بنیادین‌تر قرار دارند. بنابراین مفهوم حاکمیت قانون در این رویکرد دو نتیجه مهم را در پی دارد. یکی این که هرگونه استفاده مستبدانه و خودسرانه از قدرت را منع می‌نماید و دیگر این که هر نوع قدرت حکومتی را محدود به مواردی می‌نماید که از طریق قوانین عمومی، مستمر و

۶۸. منظور از چپ و راست در این تحلیل، چپ و راست در نظریه‌های سیاسی است، نه گرایش‌های موجود میان احزاب سیاسی.

۶۹. زارعی، محمدحسین، **حاکمیت قانون در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی**، همان، ص ۵۲

70. Joseph, *The authority of law*, London, Oxford university press, 1979, p 210 and 211

صریح مطرح می‌شود.^{۷۲} در این رویکرد، حاکمیت قانون بیشتر مربوط به وظایف و مسوولیت‌های حکومت و نهادهای سیاسی است تا شهروندان. چنین مفهومی حکومت‌ها را ملزم می‌نماید تا تنها براساس قانون حکومت نمایند تا هیچ فردی فراتر از قانون دارای اختیارات و امتیازات ویژه‌ای نشود.

لذا حاکمیت قانون با جامعه ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند که در آن افراد عاقل و برابر به دنبال خواسته‌هایشان براساس مفهوم خاصی که هر یک از حقیقت و اخلاق دارند، هستند و حاکمیت قانون بر پیش‌فرض‌های بسیار مهمی چون حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی استوار است. در این جا حاکمیت قانون، خود، ارزشی اصلی و ذاتی به‌شمار نمی‌آید بلکه اصلی است که در خدمت ارزش‌های بنیادی‌تری مانند دفاع از حقوق انسانی و آزادی‌های اساسی نظیر آزادی عقیده، بیان، مطبوعات و... می‌باشد. در این دیدگاه هدف قانون محدود کردن یا سرکوب حقوق و آزادی‌ها نیست بلکه تنظیم، توزیع و حراست قانون آن‌هاست.

حاکمیت قانون می‌تواند به نحوی جهت‌گیری شود که از نقض برخی حقوق و آزادی‌ها که منشأ آن‌ها عدم‌استمرار^{۷۳}، ابهام و عطف به‌سابق‌شدن^{۷۴} قوانین است، جلوگیری نماید.

اما مهم‌ترین ایراد وارد بر این دیدگاه، بی‌توجهی نسبت به اصول و معیارهای اخلاقی به عنوان منشأ و منبع مشروعیت قدرت سیاسی است. اما در راستای تأمین هدف حاکمیت قانون در جهت نظم‌بخشی رفتار مردم، دو دسته اصول از مفهوم حاکمیت قانون قابل استخراج است:

دسته اول، اصول ذاتی و محوری مفهوم حاکمیت قانون به‌شمار می‌روند که عبارتند از: ((عمومیت قوانین))، ((اعلام عمومی قوانین))، ((صراحت و شفافیت قوانین))، ((ناظر به آینده‌بودن قوانین))، ((قابلیت اجرا و پیروی از قوانین))، ((استمرار قوانین)).

دسته دوم اصول تبعی هستند که برای اعمال اصول ذاتی و اهداف حاکمیت قانون موردنیاز و الزامی‌اند. این اصول عبارتند از: ((استقلال قوه قضائیه))، ((مراعات اصل عدالت طبیعی))، ((اختیار کنترل))، ((نظارت و تجدیدنظر در آراء و تصمیمات))، ((حق دسترسی به محاکم صالح)).

۵. حاکمیت قانون، اندیشه‌ای ایده‌آل و دور از دسترس

یکی از گفتمان‌های اصلی حقوق اساسی جدید که اکثر حقوق‌دانان بر آن هم‌رأی هستند اندیشه حاکمیت قانون است. عده‌ای از حاکمیت یا حکومت قانون تحت عنوان دولت قانونمدار یاد می‌کنند (مانند دکتر امیر ارجمند^{۷۵}) و عده‌ای نیز آن را دولت حقوقی یا حقوق‌مدار می‌خوانند (مانند دکتر کاتوزیان^{۷۶}).

حاکمیت قانون مبنای اصلی و اساسی تنظیم روابط دولت و شهروندان است. لذا توسل به مفهوم قانون به مثابه ابزاری جهت کنترل قدرت حکومت از عصر فیلسوفان یونان باستان، مورد توجه قرار گرفته است و در واقع، سرکشی ذاتی قدرتمندان و تعدی و تجاوز به حقوق بنیادین بشر در احراز جایگاه رفیع قانونی نقش بسزایی داشته است^{۷۷}.

حکومت قانون، حکومت مشروط و محدودی است که مطابق با یک‌سری ویژگی‌ها باید اعمال شود. در حکومت قانون، دولت محدود و مشروط است و هدف آن تضمین حقوق بشر، آزادی و حقوق شهروندان است.

حاکمیت قانون زمانی می‌تواند اثربخش باشد و ضامن حقوق و آزادی‌های افراد باشد که برخوردار از حداقل معیارها و شاخص‌های مورد قبول باشد. این شاخص‌ها کمک می‌کند تا بتوان با سنجش و ارزیابی آن، حکومت قانون را مشخص کرد که این امر تا چه اندازه تحقق یافته و قابل تحقق خواهد بود و حتی انحراف یک دولت و جامعه از وضعیت قانون را مشخص و معین نمود. حاکمیت قانون در واقع می‌کوشد یک خط‌مشی روشن از فعالیت‌های دولت ارائه دهد؛

۷۱. زارعی، محمدحسین، همان، ص ۵۹

72. Imstability

73. Retrospectivemess

۷۴. امیرارجمند، اردشیر، سیاست‌های کلی نظام در پرتو اصل حاکمیت قانون و جمهوریت، مجله‌ی راهبرد، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۲۶، ص ۷۶

۷۵. ر.ک. کاتوزیان، ناصر، حکومت قانون و جامعه مدنی، مجله‌ی دانشکده حقوق تهران، ۱۳۸۵، شماره ۷۲، ص ۲۷۵ - ۲۹۰

۷۶. نقیبی‌مفرد، حسام، حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی‌شدن حقوق بشر، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۸۹، ص ۱۱۸

بدین معنا که هرگونه دخالت دولت، نیاز به وضع قانون دارد؛ قانونی که در معنای مدرن، هدف اصلی آن، تنظیم روابط و تکثر در یک جامعه است.

در یک معنای کلی می‌توان گفت حاکمیت قانون عبارت است: از برتری اراده قانون (به معنای مدرن) بر تمامی اراده‌ها و توجه به مفهوم عمومیت قانون.

۵: عناصر حاکمیت قانون:

عده‌ای از حقوقدانان چندین عنصر حداقلی را برای حکومت قانون ذکر می‌کنند که می‌توان از آن‌ها به عناصر زیر اشاره نمود:

- تحدید قدرت و تعیین حدود صلاحیت هر یک از نهادهای سیاسی

- سلسله‌مراتب اداری، سیاسی و منابع حقوقی

- نظارت‌پذیری و کنترل دقیق

۶: مزایای حاکمیت قانون:

- ممانعت از دیکتاتوری

- جلوگیری از هرج و مرج

- تضمین سلامت اخلاقی و امنیت اجتماعی

- اطاعت مردم از حاکم اسلامی و مسوولان (این امر فرمانبرداری از اشخاص نیست، بلکه اطاعت از قانون خدا و شرع است)

بدیهی است وجود همه این عناصر در کنار هم به حاکمیت قانون و هدف آن کمکی بس شگرف خواهد کرد و فقدان یا تخدیش هر یک از عناصر سه‌گانه فوق مانع از تحقق اندیشه حاکمیت قانون در یک نظام سیاسی خواهد شد.

ب: بررسی نحوه تعامل حاکمیت دولت با اصل حاکمیت قانون

در مبحث پیشین، حاکمیت قانون در تمام مسایل یک جامعه مورد بررسی قرار گرفت و نحوه برخورد این اصل با حاکمیت دولت را به صورت دقیق مورد ارزیابی قرار دادیم. زمانی که یک دولت، قانون و اصل قانون‌مداری را در تمامی ارگان‌ها و بدنه خود جاری می‌سازد، به این دولت، دولت قانون‌مدار گفته می‌شود. در این مبحث ضمن پرداختن به دولت قانون‌مدار و شاخصه‌های یک چنین دولتی، به نحوه تعامل حاکمیت دولت با قانون پرداخته می‌شود.

۱. اصطلاح دولت قانونمند^{۷۸}

ریشه در قرن پیشین در کشور آلمان دارد. گذشته از زمان و مکان یادشده، نکته قابل توجه آن است که چه در مقام بیان لغوی و ترجمه به زبان‌های گوناگون و چه در جهت معنا و بیان مفهومی روشن و شفاف از این اصطلاح، اختلاف نظرهای بنیادین میان صاحب‌نظران وجود دارد^{۷۹}. در مقام بیان لغوی، برخی هم‌چون ((دومالبر^{۸۰})) ترجیح می‌دادند که اصل واژه آلمانی^{۸۱} این مفهوم را بدون کم و کاست در زبان فرانسه به کار گیرند. در مقام بیان مفهوم نیز، تعبیر گوناگون از این اصطلاح وجود داشت که از آن جمله می‌توان به دیدگاه مالبر که دولت قانون‌مند را ((دولتی تابع حقوق، در روابط خود با اتباعش^{۸۲})) می‌داند اشاره نمود، اما در این جا نیز بر سر این که حقوق مورد بحث، چه نوع حقوقی است و این که آیا از جمله حقوق موضوعه دولت و ترجمان اراده او می‌باشد یا حقوقی است که در مقامی برتر از او قرار دارد اختلاف نظرهای بسیاری وجود داشته است^{۸۳}. بی آن که وارد این حوزه از منازعات گردیم، باید اشاره نمود که دولت در چارچوب اصطلاح دولت قانونمند؛ ((دولتی است که در عمل، خود با محدودیت‌هایی حقوقی مواجه می‌باشد.

77. Lawful government

78. M.Troper, Le Concept d'Etat de Droit, N.15,1992,p.51

79. Carre de Malberg

80. Rechtsstaat

81. R.Carre' de Malberg, Contribution a la theorie gene'rale de l'Etat, Paris, 1992, voll.11, t.1, p.293

82. D.Boutet, Vers l'Etat de droit ; La the'orie de l'Etat et du droit, paris, 1991

محدودیت‌هایی که هدف اصلی آن، افزایش توان شهروندان در مقابل دولت و در واقع ایجاد نوعی جمهوری شهروندان است)).

صحبت کردن از قانون، زمانی باارزش خواهد بود که در عمل نیز پای‌بندی به آن وجود داشته باشد، به‌ویژه در جایی که زیان انسان در آن دیده شود. اگر قانون حاکم شود، هیچ صاحب حقی از تباه شدن حقش نمی‌ترسد و هیچ قدرتمندی در سایه زر و زور خویش نمی‌تواند از قانون فرار کند. از نشانه‌های حاکمیت قانون، احساس امنیت در جامعه است و حکومت علوی، برای آحاد جامعه، تأمین جانی و مالی فراهم می‌سازد. امام راحل می‌فرماید:

((حکومت رسول‌الله و حکومت امیرالمؤمنین حکومت قانون است، یعنی قانون خدا آن‌ها را تعیین کرده است، آن‌ها به حکم قانون واجب‌الاطاعه هستند، پس حکم از آن قانون خداست و قانون خدا حکومت می‌کند^(۸۴))).

امام (ره) در باره قانون‌مداری در جامعه و حکومت علوی می‌فرماید:

((حکومت اسلامی مثل حکومت علی‌بن‌ابی‌طالب، دیکتاتوری تویش نیست. حکومتی است که به عدل است، حکومتی است که زندگی خودش از زندگی سایر رعیت‌ها بدتر است ... این حکومت اصلاً می‌تواند دیکتاتوری؟ دیکتاتوری برای چه بکند؟ عیش و عشرتی نیست تا اینکه بخواهد دیکتاتوری بکند برای او^(۸۵))).

در حکومت قانون‌مدار، حاکمان حق ندارند از اختیارات و قدرت خویش سوءاستفاده کرده و به مردم اجحاف کنند. امام امت نسبت به این بُعد حکومت علوی می‌فرماید:

((دولت حقّه حضرت امیر سلام‌الله علیه، که ولی امر بر همه چیز بود، در خدمت مردم بود. این‌طور نبود که حکومت بخواهد حکومت بکند و مردم همین‌طور بی‌خود اطاعت کنند. این‌طور نبود که حکومت بخواهد به وسیله قدرتی که دارد اجحاف کند به مردم و ظلم کند که مردم به واسطه آن ظلم از او متنفر باشند^(۸۶))).

۲. شاخصه‌های دولت قانون‌مند

دولت قانون‌مند بر شالوده دو عنصر مهم یعنی دولت و حقوق، استوار گردیده که هر کدام از معنایی ویژه‌ی خود برخوردار می‌باشند. ریشه‌های دولت قانون‌مند، چنان که شرح آن گذشت در چارچوب نوعی دکترین سیاسی - حقوقی در آلمان قرن ۱۹ میلادی مطرح بود. این اصطلاح، بعدها وارد نوشته‌های فرانسوی گردید و بدین ترتیب، دولت قانون‌مند با برداشت فرانسوی آن به عنوان یکی از نظریه‌های مطرح در این زمینه، مورد توجه قرار گرفت. البته در نوشته‌های انگلوساکسون نیز می‌توان به اصطلاحاتی مشابه توجه نمود که در مجموع، نشانگر پرداخت‌هایی متفاوت به موضوعی واحد است.

گفتار پنجم: بررسی نحوه تعامل حاکمیت دولت‌ها با قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل

نظام بین‌المللی حقوق بشر امروز، تا حد زیادی از سابقه تاریخی‌اش متفاوت است؛ زیرا امروزه افراد از لحاظ بین‌المللی به عنوان افراد و نه به عنوان اتباع یک دولت، حقوقشان مورد حمایت و تضمین قرار می‌گیرد. هم‌اکنون نهادهای بین‌المللی متعددی وجود دارند که از افراد در مقابل نقض حقوق آن‌ها به‌وسیله دولت‌های متبوعشان یا دولت‌های دیگر حمایت می‌کنند. دامنه وسیع قواعد بین‌المللی حقوق بشر و رشد فوق‌العاده نهادهایی که برای اجرای این قواعد پی‌ریزی شده‌اند، مسأله حقوق بشر را بیش از حد انتظار بین‌المللی کرده است. در نتیجه، به نحو فزاینده‌ای افراد بشری در سراسر دنیا به این باور رسیده‌اند که دولت‌ها و جامعه بین‌المللی متعهدند از حقوق آن‌ها حمایت کنند^(۸۷). به نظر عده‌ای از حقوق‌دانان، با توجه به تعداد قابل توجه قطعنامه‌ها و معاهدات منطقه‌ای و بین‌المللی در رابطه با حقوق بشر و تعهدات دولت‌ها در این رابطه و نقش سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های فراملی و تأثیر آن‌ها بر تصمیم‌گیری‌های

۸۳. خمینی (س) روح‌الله، همان، ص ۲۰۱

۸۴. خمینی (س) روح‌الله، همان، ص ۳۷

۸۵. خمینی (س) روح‌الله، همان، ص ۱۸۳

۸۶. مهرپور، حسین، نظام بین‌المللی حقوق بشر، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، ص ۲۴

دولتی، اصول حقوق بشر خصوصیت قواعد آمره را احراز کرده‌اند. از همین رو، قواعد حقوق بشر، قواعدی تخلف ناپذیرند.^{۸۸}

در عین حال عده‌ای معتقدند علی‌رغم توسعه حقوق بین‌الملل به ویژه پس از تأسیس سازمان ملل متحد، حاکمیت هنوز هم مورد حمایت حقوق بین‌الملل است و حاکمیت هم‌چنان به عنوان اساسی‌ترین و اصلی‌ترین عنصر تشکیل دهنده نظام بین‌المللی محسوب می‌شود. گرچه تحول تدریجی در حقوق بین‌الملل، عرصه را برای رعایت حقوق بشر در داخل کشورها بیشتر از پیش فراهم ساخته است، اما کماکان این تأثیرگذاری بر روابط بین‌المللی تا حد زیادی تابع ملاحظات قدرت و حتی حاکمیت ملی است. لذا تطابق جهان‌شمولی حقوق بشر با نظم سیاسی بین‌المللی که بر پایه حاکمیت ملی استوار است، به آسانی امکان‌پذیر نیست. از این دیدگاه، اگرچه سازمان ملل متحد و حتی سازمان‌های غیردولتی فراملی تا حدی به عنوان نمایندگان جامعه جهانی عمل می‌کنند و اظهارنظرهای آن‌ها در خصوص موارد نقض حقوق بشر سازنده افکار عمومی جهانی است، اما جامعه جهانی کماکان جامعه‌ای متشکل از دولت‌ها است و سازمان‌های بین‌المللی نیز، محصول توافق دولت‌ها هستند یا با اجازه دولت‌ها فعالیت می‌کنند؛ لذا اراده‌ای مستقل از اراده دولت‌های تشکیل دهنده آن، جهت ابراز نظر راجع به اعمال دولت‌ها در زمینه نقض حقوق بشر یا ترتیباتی برای تحمیل این اراده بر دولت‌ها، هنوز وجود ندارد.^{۸۹} درنظر داشته باشید که هنوز برخی دولت‌ها به خصوص دولت‌های درحال توسعه، حقوق بشر را با تکالیف و وظایف افراد در قبال دولت و جامعه مرتبط ساخته و فرد را در صورتی مستحق برخورداری از حق می‌دانند که تکلیف خود را انجام دهد.

این درحالی است که اگرچه شهروندان در قبال دولت وظایفی دارند، اما این وظایف به حقوق بشر ارتباطی ندارد. حقوق بشر به حقوق و آزادی‌هایی مربوط می‌شود که دولت به افراد مدیون است. باید پذیرفت که مفهوم سنتی حاکمیت، تحت تأثیر تحولات حقوق بین‌الملل اعتبار خود را از دست داده است و از آن‌جا که اکثر دولت‌ها معاهدات مختلف حقوق بشر را تصویب کرده یا بدان ملحق شده‌اند، می‌توان گفت که حقوق بشر جنبه جهانی دارد.

در گذشته یک دولت برخوردار از حاکمیت ملی، هنگامی از نظر بین‌المللی مشروع دانسته می‌شد که بتواند در قلمروی خود اعمال اقتدار کند و به تعهدات بین‌المللی که از طریق توافق براساس معاهدات بین‌المللی دو یا چندجانبه برعهده گرفته بود، پای‌بند باشد. اما امروزه کسب مشروعیت بین‌المللی دولت‌ها صرفاً در قالب پای‌بندی آن‌ها به تعهدات بین‌المللی خود نمی‌گنجد و جنبه‌هایی از رفتار داخلی دولت‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. چرا که برخی از الزامات اخلاقی بین‌المللی مبتنی بر مجموعه مقررات شکل گرفته در زمینه حقوق بشر از لحاظ حقوقی، جنبه عرفی یافته‌اند و هر دولتی خود را ناگزیر به رعایت آن‌ها می‌بیند.

امروزه به دلیل جهانی‌شدن، حاکمیت به‌طور فزاینده‌ای تحت تأثیر این قضاوت قرار دارد که یک حکومت با شهروندانش چگونه رفتار می‌کند. در حال حاضر رعایت موازین حقوق بشر و پای‌بندی به اصول و قواعد مردم‌سالاری از آسیب‌پذیری حاکمیت‌ها در مقابل تصمیمات خارجی جلوگیری می‌کند و استقلال کشور را در جهانی که وابستگی متقابل یکی از ویژگی‌های آن است، تضمین می‌نماید. در جهان معاصر، دولت‌های برخوردار از حاکمیت ملی، ضمن داشتن مشروعیت قانونی باید از مشروعیت اخلاقی نیز بهره‌مند باشند. در غیر این صورت، با فشار افکار عمومی بین‌المللی متأثر از اظهارنظرهای نهادهای رسمی حقوق بشری سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های دیگر، مواجه خواهد شد. این فشار چنان‌چه دیگر شرایط نیز فراهم باشد می‌تواند تا حد توسل به زور برای وادار ساختن یک دولت نقض کننده حقوق بشر به رعایت مقررات مربوط، پیش رود.^{۹۰}

جهان‌شمولی مبانی حقوق بشر، موجب اجماع و تشکیل یک وجدان جمعی در سطح بین‌المللی است و حمایت جهانی از حقوق بشر را در پی دارد. استقبال جامعه بین‌المللی از همه مناطق دنیا نسبت به استانداردهای حقوق بشر و غیرقابل‌انکار بودن اصول آن موجب می‌شوند تا عنوان کنیم: در دنیای معاصر، قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره

۸۷ شریفیان، جمشید، **بین‌المللی‌شدن حقوق بشر**، فصلنامه سیاست خارجی، پاییز ۱۳۸۰، سال پانزدهم، شماره ۳، ص ۸۱۱

۸۸ شایگان، فریده و دیگران، **تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر**، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۳۳

۸۹ شایگان، فریده، همان، ص ۲۳۶

حقوق بین‌الملل تبدیل گردیده‌اند و با توجه به مبتنی‌شدن صلح و امنیت بین‌المللی بر حقوق بشر، امروزه تداوم و حیاتِ حق حاکمیت کشورها منوط به رعایت حقوق بشر است و کشورها چه بخواهند و چه نخواهند ملزم به رعایت حقوق بشر می‌گردند.

نتیجه گیری

دولت، خواه به معنی خاص یا عام آن اراده شود (دولت به معنی خاص به مدیران اجرایی گفته می شود و سازمان های اداری و اجرایی را دربرمی گیرد. دولت به معنی عام مرادف با ((حکومت)) است و شامل سازمان های اداری و قضایی و قانون گذاری می شود و وصف بارز آن ((حاکمیت)) و سلطه در روابط داخلی و بین المللی است)، دارای ((شخصیت حقوقی)) است؛ یعنی دارای وجود اعتباری و صلاحیت های ویژه ای جدا و مستقل از اعضا و مدیران است. بی گمان انسان ها به نام دولت تصمیم می گیرند و وظایف و صلاحیت های آن را انجام می دهند، ولی آنان در واقع نماینده یا اندامی از پیکر دولت هستند و همه چیز به نام وجود اعتباری و مجردی انجام می گیرد که حقوق از وجود سازمان ها، اشخاص طبیعی، قدرت ها و صلاحیت ها انتزاع کرده است. به همین جهت، شخصیت سازمان دولت را به حقوق نسبت می دهند و ((شخصیت حقوقی)) را در برابر ((شخصیت طبیعی)) که ویژه انسان است به کار می برند. موجودی دارای شخصیت است که از خود ((اراده)) داشته باشد؛ بتواند تصمیم بگیرد و آن را اجرا کند ولی، علاوه بر این وصف اساسی، شخص حق و تکلیف پیدا می کند، تابعیت و اقامتگاه دارد و می تواند طرف خطاب قانون باشد. شخص حقوقی، به دلیل ماهیت اعتباری خود، کم و بیش شخصیتی محدودتر از انسان دارد و حتی عالی ترین مصداق آن، یعنی دولت، همه صلاحیت ها و حقوق و تکالیف انسان را ندارد. قانون اساسی به منزله اساسنامه دولت است و در آن صلاحیت او، حدود اختیار قوای سه گانه و سازمان های اصلی دولت معین می شود و نمایندگان، دادرسان و مدیران که در مقام تصدی مشاغل عمومی تصمیم می گیرند، همه بانام و برای دولت است. در نتیجه، مرگ، حجر، عزل و استعفای این اشخاص طبیعی به اعتبار تصمیم های گذشته آن صدمه نمی زند و شخصیت دولت را تغییر نمی دهد. در هر کشور، سخن نهایی و آخرین را دولت می گوید. تصمیم او برتر از دیگران است و هیچ قاعده ای نمی تواند اراده حکومت را محدود کند. این سلطه نهایی، که منبع صلاحیت را در درون خود دارد، در اصطلاح ((حاکمیت)) نامیده می شود. بدین ترتیب، جوهر حاکمیت، اقتدار و چیرگی است و نهادی را که درعمل نتواند قدرت را در دست گیرد و بر دیگران چیره شود، نباید دولت نامید. منتهی به این سؤال باید پاسخ گفت که آیا داشتن قدرت برای تشکیل دولت کافی است یا قدرت باید مشروع هم باشد و مبنای اخلاقی یا مذهبی یا ملی قدرت است که حاکمیت دولت را توجیه می کند؟ در پاره ای از نظریه ها، دولت خود منبع قدرت و حاکمیت است و به هیچ نیروی زمینی یا ماورایی تکیه ندارد. ولی این مفهوم حاکمیت، به ویژه پس از انقلاب کبیر فرانسه مهجور مانده است. خودسری ها و جنایات خود کامگان تاریخ به انسان کنونی آموخته است که شیفتگی در برابر قدرت هم چون شیفتگی پروانه در برابر شمع، خطرناک است. حاکمیت باید لجام پذیرد و مطلق العنان باقی نماند تا بتوان به گونه ای در برابر آن مقاومت کرد. آزادی خواهان براین باورند که حاکمیت از آن ملت است و دولت، به عنوان کار گزار و نماینده، از آن بهره مند می شود. در نتیجه، قدرت دولت زمانی مشروع است که برای مصلحت ملت به کار رود و دولتی از این موهبت برخوردار می شود که برگزیده و منتخب ملت باشد. دولت های مذهبی نیز حاکمیت را از آن خدا می دانند که به ملت واگذار شده است. چنان که در اصل ۵۶ قانون اساسی ما می خوانیم ((حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد)). تئوری دولت اسلامی که از همان روزهای آغازین مبارزات حضرت امام در نوشته ها و سخنرانی هایی ایشان مطرح شد، هم نشان از آگاهی و اشراف سیاسی — اجتماعی ایشان نسبت به اوضاع و شرایط زمانه خودشان داشت و هم، نوعی رویکرد به اسوه های حکومتی اصیل در فرهنگ سیاسی — حکومتی اسلام، عقاید و باورهای مکتب راستین تشیع بود. مزایا و ویژگی هایی که حضرت امام در افکار و اندیشه های خودشان در تئوری حکومتی اسلام مطرح می ساختند، نوعی تلاش های فکری در مسیر احیای اندیشه های اصیل حکومتی و بازگشت به حکومت راستین اسلام و در رأس آن ها حکومت کوتاه پامبر (ص) در دوران ۱۱ ساله مدینه، دوران خلافت پنج ساله حضرت علی (ع) و خلافت موقت و چندروزه امام حسن (ع) بود. برنامه های حضرت امام در اندیشه دولت اسلامی، برخاسته از نوعی تفکرات پیش برنده و مبارزه بی امان با هر نوع دیکتاتوری و استبداد بوده که مانع از رسیدن جامعه به خواسته های اصیل خویش در راه تحقق حکومت اسلامی می شد. مسوولیت های افراد، گروه ها و در یک کلام قاطبه مردم در جامعه مسلمانان نسبت به حکومت اسلامی و وظیفه متقابل حکومت، کاملاً نسبت به مردم مشخص شده بود. این نوع اندیشه، افراد جامعه را از کسالت و رخوت در راه حرکت به تعالی اسلامی در سایه حکومتی اصیل و راستین به درمی آورد. گزینه جمهوری اسلامی نیز در واقع همان فراخوانی همگانی مردم به تلاش در راه تحقق این

هدف و احساس مسوولیت همگانی است و همین اندیشه باعث موضع گیری صریح استعمار خارجی و کج اندیشان داخلی گردید. عدالت مهمترین مشخصه در اندیشه حکومت و دولت اسلامی از دیدگاه حضرت امام محسوب می‌گشت. زور، تبعیض، بی‌عدالتی، حق‌کشی و... عوامل اصلی نارضایتی مردم از حکومت‌ها می‌باشد. در واقع برپایی و تداوم حکومت اسلامی در افکار و اندیشه‌های حکومتی حضرت امام، زمینه گرایش مردمی و پشتیبانی همگانی از آن را فراهم می‌ساخت. مسأله‌ای که در منشور حکومتی علی (ع) به مالک اشتر نیز به خوبی مشخص گردیده است^{۹۱}.

فهرست منابع

الف: فارسی

۱. اندرو، وینست، **نظریه‌های دولت**، ترجمه‌ی حسن بشریه، تهران، نشر نی، چاپ یکم، ۱۳۷۶
۲. امیرارجمند، اردشیر، **سیاست‌های کلی نظام در پرتو اصل حاکمیت قانون و جمهوریت**، مجله راهبرد، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۲۶
۳. عباسی، بیژن، **بررسی ویژگی‌های حقوقی دولت**، پژوهش‌نامه حقوق و علوم سیاسی، تابستان ۱۳۸۶، سال دوم، شماره ۵
۴. صانعی، پرویز، **حقوق جزای عمومی**، تهران، انتشارات گنج‌دانش، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، جلد ۲
۵. پارساپور، محمدباقر، **نظریه حقوق طبیعی**، مجله پژوهش‌های فلسفی - کلامی، پاییز و زمستان ۸۱، شماره ۱۳ و ۱۴
۶. جی ای، گلدرتوب، **جامعه‌شناسی کشورهای جهان سوم: نابرابری توسعه**، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰
۷. روح‌الله خمینی (ره)، **صحیفه نور**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۰، جلد ۴، ۵، ۸، ۱۹
۸. روح‌الله خمینی (ره)، **صحیفه نور**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۲ مهر ۱۳۶۷، جلد ۲۱
۹. روح‌الله خمینی (ره)، **صحیفه نور**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، دی ماه ۱۳۵۷، جلد ۵
۱۰. روح‌الله خمینی (ره)، **صحیفه نور**، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، **حکومت اسلامی**، قم، انتشارات آزادی، بی تا
۱۱. زارعی، محمدحسین، **حاکمیت قانون در اندیشه‌های سیاسی و حقوقی**، نامه مفید، تابستان ۱۳۸۰، شماره ۲۶
۱۲. شایگان، فریده و دیگران، **تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر**، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲
۱۳. شریفیان، جمشید، **بین‌المللی شدن حقوق بشر**، فصلنامه سیاست خارجی، پاییز ۱۳۸۰، سال پانزدهم، شماره ۳
۱۴. طباطبایی مومتمنی، منوچهر، **حقوق اساسی**، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۶
۱۵. قانون تجارت
۱۶. قاضی، سیدابوالفضل، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳
۱۷. مهرپور، حسین، **نظام بین‌المللی حقوق بشر**، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷
۱۸. نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، نامه شماره ۵۳
۱۹. هگل، فریدریش، **استقرار شریعت در مذهب مسیح**، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۶
۲۰. روسو، ژان ژاک، **قرارداد اجتماعی**، ترجمه‌ی مرتضی کلاتریان، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۹
۲۱. همتی، مجتبی، **شورای عالی اداری در نظام حقوقی ایران در پرتو دولت قانونمدار صوری**، مجله‌ی داور، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، شماره ۱
۲۲. نقیبی مفرد، حسام، **حکمرانی مطلوب در پرتو جهانی‌شدن حقوق بشر**، موسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۸۹

ب: خارجی

1. Acquaviva (J-C), **Droit constitutionnel et institution: Politiques Gualiono**, paris, 2005.
2. Cole G.D.H, **self-government and industry**, London: G.Bell, 1997 .
3. Conca.K, **Rethinking the ecology sovereignty debate**, Millennium, 1994, vol 23 .
4. D.Boutet, **Vers l'Etat de droit ;La the'orie de l'Etat et du droite** , paris, 1991.
5. DE GUILLENCHMIDT(M.), **Droit constitutionnel et institutions politiques**, Montchrestien, paris, 2005.

6. Gicquel(J.), **Droit constitutionnel et institutions politiques**, Economica, paris, 2000.
7. Kelsen Hans, **General Theory of Law and State**, Hinseley. F.H, **sovereignty**, 2e,Cambridge, Cambridge University Prees, 1986.
8. Inayatullah & Blaney. D, **Realizing sovereignty. Review of international studies**, 1995, vol 21.
9. Jacque (J-P.), **Droit constitutionnel et institutions politiques**. Dalloz, paris, 2000.
10. Laski H.J, **Authorithy in the modern state** , New Heven. conn: Yale university press, 1999.
11. M.Troper, **Le Concept d'Etat de Drites**, N.15, 1992.
12. R.Carre' de Malberg, **Contribution a la theorie gene'rale de l'Etat**, Paris, 1992, voll.11, t.1.
13. Ress.J.V, **the theory of so vereignty Rsetated in W.J stankiewicz (ED)**. IN **Defence sovereignty. pronceton. NJ**, university prees, 1969.
14. Zoller(E), **Droit constitutionnel**, Puf, Coll. "droit fundamental", paris,1999.
15. Loyseau Charles, **A Treatise of Orders and Plain Dignities**, Cambridge University, Mar 17, 1994.
16. Marx Karl and Engels Friedrich, **The Communist Manifesto**, london, 21 February 1848.
17. Anthony W.Bradley and Keith D.Ewing,**Constitutional and Administrative Law**, 12 th London, Longman, 1997.
18. Joseph, **The authority of law**, London, axford university press, 1979.